



این روزنامه هر ماه یک بار
در ۱۶ صفحه نشر میشود

عنوان مراسلات

Redaktion Kaveh:
Berlin-Charlottenburg,
Leibnizstr. 64

کاوه

۱۳۳۴

قیمت اشتراک

موقتاً (تا عودت میزان پول بحالت طبیعی)

سالیانه	هر شماره
در ایران ... ۲ تومان	۲ قران
در آلمان ... ۴۰ مارک	۴ مارک
در سایر ممالک ... ۲۰ فرانک	۱ فرانک

۱۴ شهریور ماه قدیم ۱۲۸۹ یزدگردی = غرة جمادی الآخرة ۱۳۳۸ = ۲۲ ژانویه ۱۹۲۰ • Neue Folge • Nr. 1 • Jahrg. 5

دوره جدید

مقصود از دوره جدید تغییر اساسی است که در تاریخ روزنامه کاوه حادث میشود. روزنامه کاوه در زمان جنگ پیدا شد و بشکل یک روزنامه سیاسی تأسیس شد که غرض عمده از نشر آن در ابتدا تقویت معنوی بود بان دسته از وطن پرستان ایرانی که بعقیده آنها در جنگ بین المللی گذشته حسیات و منافع ایران در آن طرفی بود که با روس دشمن بی امان ایران میجنگید و هر نوع مماشات و کنار آمدن را با دولت امپراطوری روس محال میدانست. در اثنای جنگ تاریخ عالم بسرعت سیر میکرد و وقایع عظیمه ای پی در پی در دنیا رخ نمود که هر کدام بقرنی محتاج بود: شکست بزرگ روس، انقلاب در آن مملکت و منجر شدنش به «بالشویزم» که نقطه مقابل شکل حکومت تسارهای قدیم روس بود، انقراض سلطنت هابسبورگ و پاشیده شدن دولت متحد اتریش و مجارستان، سرنگون شدن عثمانی و زوال حکومت ترک از ممالک غیر ترکی، پیدا شدن دول تازه ای از ملل محکومه، مداخله دولت ایالات متحده آمریکای شمالی در امور دنیای قدیم و سیاست آن.

معلوم است که همه این وقایع بملایه شکست آلمان و زوال نفوذ سیاست او موقتاً از قطعات دیگر دنیا عوامل مهمی هستند برای تبدیل اساسی در سیاست مشرق زمین و مخصوصاً ایران. این مملکت که قبل از جنگ سر و کارش بیشتر با روس و انگلیس بود و تا اندازه ای با عثمانی و آلمان و از همه بیشتر سرنوشت آن مملکت در دست روس بود حالا از همه بیشتر در تحت نفوذ انگلیس آمده و جزیره بریتانی است که در امور و سیاست آسیای وسطی اولین مقام را دارد و پس از آن فرانسه و آمریکا هم کم و بیش گاهی حرفی میزنند.

روزنامه کاوه زائیده جنگ بود و لهذا روش این روزنامه نیز با موقع جنگ متناسب بود و حالا که جنگ ختم شده و صلح بین المللی در رسید کاوه نیز دوره جنگی خود را ختم شده میداند و بیک دوره صلحی شروع میکند. و لهذا اساس و خط روش تازه ای که از اول سال ۱۹۲۰ میلادی مطابق با ۹ ربیع الثانی ۱۳۳۸ کاوه جدید پیش میگیرد نسبتی با کاوه سابق ندارد و در واقع روزنامه تازه ای میشود که مندرجات آن بیشتر مقالات علمی و ادبی و تاریخی خواهد بود و مسلک و مقصدش بیشتر از هر چیز ترویج تمدن اروپائی است در ایران، جهاد برضد تعصب، خدمت

کار تجارتي تأسيس شده و دور هم گرد آمده‌اند چنانکه در مرامنامه خودشان در ماده اول (محض جلب عوام) «تقويت اسلام و ترويج شرع مين» را ميکنند با آنکه تقويت اسلام مستقيماً ربطی بموضوع ایشان ندارد در يکی از مواد مهمه نظامنامه خود هم ترويج مدارس ملی را قيد بکنند.

این است عقیده نگارنده این سطور در خط خدمت بایران و همچنین رأی آنانکه بواسطه تجارب علمی و سیاسی زیاد با نویسنده هم عقیده‌اند:

«ایران باید ظاهراً و باطناً جسماً و روحاً فرنگی ماب شود و بس».

اگر عقلای ایران این طریقه را اختیار کرده و در آن راه جدا کار بکنند نه تنها ایران آباد و خوشبخت میشود بلکه از خطرات حالیه که در آن واقع است و از خطرات آینده که از دوباره زنده شدن روس و تأثیر کار کردن میکروب فسادیه که عنانها در ممالک مجاوره ما و بعضی از ولایات ایران پاشیدند قویاً محتمل است ظهور کند خلاص میشود.

باید در خاتمه این بیان اصول عقاید اینرا نیز بگویم که بعقیده نگارنده شاید بزرگترین و مؤثرترین کل خدماتی که در این راه توان کرد نشر ترجمه‌های یک سلسله از کتب مهمه اروپاست بزبان فارسی سهل و آسان در ایران.

مسئولیت اداره و همچنین مندرجات روزنامه جدید «کاوه» من بعد از جزء و کل منحصرأ با نویسنده این سطور خواهد بود.
سید حسن تقی زاده.

روزنامه کاوه که از ابتدای تأسيس بعنوان جریده نیم‌ماهه دایر شده بود و بایستی هر دو هفته یکبار نشر میشد بمرو فاصله طبع آن زیادتر شده و ماهانه و گاهی دو ماه یکبار منتشر شد و حتی اخیراً بواسطه بعضی بی‌ترتیبها اصلاً غیر منظم شده و ماهها عقب افتاد. اینک از غره ماه جمادی الآخره ۱۳۳۸ مرتب و منظم شده و هر ماهه در غره هر ماه یک شماره باندازه دو مقابل حجم سابق یعنی بجای ۸ صحیفه در ۱۶ صحیفه دارای مقالات مبسوطه و جامعه نشر خواهد شد و این شماره را که اولین شماره از سال پنجم کاوه و شماره ۳۶ آن است مبدأ دوره جدید قرار داده و آنرا شماره «۱» نامیدیم.

مشاهیر شعرای ایران

در «کاوه» جدید بعد از این خیال داریم مختصری از تاریخ شعرای قدیم ایران و آثار آنها شرح بدهیم و شاید بشود در هر شماره شرح حال یکی از شعرا درج کرد. در این باب سند ما اقوال علمای فرنگستان است که در این بابها نیز مانند همه چیز دیگر فرسنگها از ما پیشند و در واقع ما بترجمه آنچه این علما نوشته‌اند اکتفا میکنیم. غالباً در باره هر یک از شعرا یکی از علما کار کرده و تاریخ حیات و عقاید و سبک شعر او و آنچه را که بآن شاعر راجع است حلاجی و شرح کرده مثلاً فردوسی را نولدکه^(۱) آلمانی، منوچهری را کازیمیرسکی^(۲) فرانسوی، انوری را

محفظ ملینت و وحدت ملی ایران، مجاهدت در پاکیزگی و حفظ زبان و ادبیات فارسی از امراض و خطرهای مستولیه بر آن و بقدر مقدور تقویت آزادی داخلی و خارجی آن.

اینرا نیز باید بگویم که در نتیجه این جنگ ایران در وضع و موقع بکلی تازه وجد آنگانه‌ای واقع شده که هیچ نسبتی بوضع سابق ندارد و تقریباً ممکن است فرق وضع سابق و حالیه را بفرق میان مرض حاد و مزمن قیاس کرد. خطرهای سیاسی پیش از جنگ مثل وبا و طاعون و شقاقوس بودند و خطر حالیه مثل سرطان و کوفت. امراض سابق بیشتر تند جنیدن و دست و پا زدن و پی طیب و دوا دیدن و جنگیدن شدید با مرض لازم داشت و مرض حالیه بیشتر پرهیز و مواظبت دائمی و حزم و عقل با استقامت و ثبات میخواهد و حوصله و دنبال کار گرفتن لازم دارد. هیجان حاد و زود گذر و شور و غلبان موقتی نتیجه زیاد ندارد بر عکس مبارزه معنوی دائمی و آرام و مجاهدت متین و عاقلانه منتج کامیابی تواند شد. خطر عثمانی و روس خطر زور محض و جبر و قهر و تحکم بود بطور غلبه و استیلا و مخصوصاً اولی بملیت ایران و وحدت ملی آن از یک طرف و تمدن و آبادی آن از طرف دیگر بزرگترین و بدترین کل خطرها و آفات بود و دومی باستقلال مملکت و بقای نام و نشان دولت و آزادی ایران اعظم غوائل. ولی خطر انگلیس در ایران خطری است از نوع دیگر یعنی علم، عقل، تدبیر، حيله، پرفتی و حکمت هاتقدر در آن دخیل است که قشون، توپ، تفنگ و سرنیزه و لهذا مجاهده و مبارزه با این مرض که در رگ و ریشه مملکت و ملت بتدریج و مرور زمان رخنه و کار میکند و مقصدش اسیری اقتصادی ملت و شاید عقب نگاهداشتن اوست در علم و معرفت که وسیله نجات است فقط ثبات و پایداری و عقل و حزم میخواهد. بعقیده نویسنده سطور امروز چیزی که بحد اعلا برای ایران لازم است و همه وطن دوستان ایران باتمام قوی (تحت اللفظ) باید در آن راه بکوشند و آنرا بر هر چیز مقدم دارند سه چیز است که هر چه در باره شدت لزوم آنها مبالغه شود کمتر از حقیقت گفته شده: نخست قبول و ترویج تمدن اروپا بلا شرط و قید و تسلیم مطلق شدن باروپا و اخذ آداب و عادات و رسوم و ترتیب و علوم و صنایع و زندگی و کل اوضاع فرنگستان بدون هیچ استثنا (جز از زبان) و کنار گذاشتن هر نوع خودپسندی و ایرادات بی معنی که از معنی غلط وطن پرستی ناشی میشود و آنرا «وطن پرستی کاذب» توان خواند. دوم اهتمام بلیغ در حفظ زبان و ادبیات فارسی و ترقی و توسعه و تعمیم آن، سوم نشر علوم فرنگ و اقبال عمومی بتأسيس مدارس و تعمیم تعلیم و صرف تمام منابع قوای مادی و معنوی از اوقاف و ثلث و وصیت تا مال امام و احسان و خیرات از یک طرف و تشویق و اعظین و علما و سیاسیون و جراید و انجمنها و غیره و غیره از طرف دیگر در این خط تا کار بجائی رسد که مجلس شوزای ملی که محض مقبولیت میان عوام سالی ده روز در بهارستان روزه خوانی میکند سالی یک ماه مجلس درس اکابر شبانه در بهارستان ترتیب دهد (باز محض مقبولیت) و انجمن اتحادیه تجار طهران که محض

Th. Nöldeke: Das iranische Nationalepos (۱)
A. Kazimirski: Menutchehri, Versailles 1876. (۲)

فردوسی

اینک شروع بشرح حال فردوسی میکنیم که بحسب ترتیب تاریخی در میان شعرای مشهور درجه اول را دارد.

پروفسور برون گوید: بنا بر شهرت افسانه‌ای عنصری و عسجدی و فرخی یک روز در غزنه دور هم نشسته و صحبت میکردند. در این اثنا یک بیگانه‌ای بر آنها از نیشابور وارد شد و خواست داخل جمع آنها شود. عنصری که مخل شدن این دهان خوشش نیامد باو گفت که برادر ماها شعرای پادشاه هستیم و غیر از شاعر کسی حق ندارد در جمع ما داخل شود. هر کدام از مایک مصرع از یک قافیه میسازیم و اگر تو هم مصرع چهارم را بسازی ما تو را نیز در جمع خود راه میدهم و میپذیریم. آن شخص بیگانه فردوسی بود و این تکلیف عنصری را قبول کرد و عنصری عمداً یک قافیه‌ای انتخاب کرد که سه مصرع در آن باسانی توان ساخت و مصرع چهارمی بعقیده او در آن قافیه غیر ممکن بود و چنین گفت: چون غارض تو ماه نباشد روشن، عسجدی گفت: مانند رخت گل بنود در گلشن، فرخی گفت: مزگانگ همی گذر کند از جوشن، فردوسی علاوه کرد: مانند سنان کیو در جنگ یسن. و چون بفصیل آن حکایت را که در مصرع فردوسی بدان اشاره شده بود از او پرسیدند فردوسی چنان اطلاع و وقوف بداستان قدیم ایران نشان داد که عنصری بسططان محمود گفت اینک بالاخره کسی که قابل آنست کار نظم داستان ملی ایران را که دقیقی بیست یا سی سال قبل برای یکی از سلاطین سامانی بدان شروع کرده بود و بعد از نظم چند هزار بیت (۱) که داستان گشتاسپ و ظهور زردشت را حاوی بود بواسطه قتل دقیقی در دست غلام ترک خودش ناقص ماند بانجام رساند.

این قصه‌ایست که دولتشاه و تقریباً تمام تذکره نویسان متأخر بر او در باره اولین ظاهر شدن فردوسی در دربار غزنه شرح میدهند ولی اثری از این قصه در قدیمترین آثار و اخباری که از تاریخ حیات فردوسی در دست داریم مانند «چهار مقاله نظامی عروضی» و «لیاب الالباب محمد عوفی» که از اواسط قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری باقی مانده‌اند پیدا نمیشود و پروفسور نولدکه بلاشک حق دارد که این قضیه را بکلی افسانه جعلی گرفته و آنرا رد میکند. درباره فردوسی ما بر خلاف مواقع و موارد دیگر که همیشه از قلت و ندرت اطلاعات و تفصیلات راجع بترجمه حال در زحمت بودیم بلا در اینجاست که از کثرت و وفور حکایات و افسانه‌های راجع باو که نه با قدیمترین اخبار که از سیرت این شاعر بازمانده و نه با بعضی قطعات و جمله‌های که راجع بزندگی او در طی کلام خود در شاهنامه عرضاً پیدا میشود موافقت دارند و حتی گاهی صریحاً مناق و مخالفند در زحمت هستیم. از این نوع حکایتها که غالباً در اواخر قرن نهم هجری پیدا شده ما در اینجا صرف نظر میکنیم و آنرا که هوس و ذوق خواندن این افسانه‌ها و حکایات و قصص است بکتاب اوزلی (۲) موسوم به «سیر شعرای ایران» و مقدمه ژول موهل (۳) بچاپ شاهنامه که خودش کرده (با ترجمه فرانسوی) و سایر کتب از این قبیل رجوع میدهم.

باجماع مشرقیان و مغربیان فردوسی چنان شاعر بزرگی است که عقیده ما شخصاً درباره «شاهنامه» هر چه هم باشد باید تا اندازه‌ای مفضلاً از وی و تألیفات او شرح داد. ولی از آن طرف هم چون مقصود من درین کتاب (۴) این است که بقدر مقدور بخوانندگان فرنگی آن اطلاعات و تفصیلات را درباره تاریخ ادبی ایران بدهم که باسانی در کتب معروفه فرنگی پیدا نمیتوانند بکنند لهذا سعی خواهم کرد بقدری که موقع اجازه بدهد باختصار بگویم. مأخذهای اصلی عمده برای اطلاعات موثق که در دست ماست اولاً آثار ادبی خود شاعر است یعنی «شاهنامه»، «بوسف وزلیخا» و یک عده از اشعار عاشقانه از بحور کوتاه که آنها را دوکتور ایتیه با کمال دقت در رساله بسیار

(۱) عوفی گوید بیست هزار بیت جز از شصت هزار بیت که فردوسی نظم کرد ولی خود فردوسی در شاهنامه (چنانکه نولدکه اشاره میکند) قسمی را که از دقیقی مانده هزار بیت قلمداد میکند (مؤلف).

(۲) Sir Gore Ouseley: Biographical Notices of Persian Poets, London 1846

(۳) J. Mohl: Firdusi, le Livre des Rois, VII. Vol., Paris 1838—78

(۴) مقصود همان کتاب «تاریخ ادبی ایران» است (مترجم).

زوکوفسکی (۱) روسی، خاقانی را خانیکوف (۲) روسی، ناصر خسرو را ادوار برون (۳) انگلیسی و نظامی گنجه‌ای را ویلهلم باخیر (۴) آلمانی کاملاً تدقیق کرده و بعضی دیگر از مشاهیر شعرای ایران را بیشتر از یک نفر تتبع کرده مانند جلال الدین رومی و عمر خیام و سعدی و حافظ که هر کدام را چند نفر از علمای فرنگ تدقیق کرده‌اند. چون از یکطرف کتاب معروف و شاهکار علامه محترم و استاد معظم جناب پروفسور ادوار برون انگلیسی موسوم به «تاریخ ادبی ایران» یکی از آخرین و جامع‌ترین کتبی است که در باب ادبیات ایران نوشته شده و حاوی اغلب تحقیقات علما باختصار میناشد و از طرف دیگر فعلاً همه کتب علمای دیگر در این باب در دست ما حاضر نیست لهذا ما کتاب استاد بزرگوار محترم را اساس قرار داده شرح حال هر یک از شعرا را از کتاب مزبور عیناً (گاهی با حذف بعضی جزئیات که بخوانندگان فرنگی بیشتر تعلق دارد) ترجمه کرده و در هر جا که دسترس بتحقیقات یکی از اساتید دیگر داشته باشیم نیز مختصراً در ذیل همان شرح آن تحقیقات را علاوه میکنیم. در این ترجمه فضولی که بواسطه عسرت روابط و طرق مخبرات فعلاً بدون کسب اجازه مخصوص بآن اقدام میکنیم اعتماد ما باذن فحواى استاد محترم است که نیت خالص و پاک فطرت و نجابت و ایران دوستی او مارا جرئت و امید میدهد که در چیزی که فایده آن شامل عامه و خصوصاً ایرانیان باشد آن انسان ملک سیرت قطعاً مضایقه نخواهند فرمود.

پیش از شروع بمقصود در اینجا دو مطلب را نیز باید بگوئیم اولی آنکه هموطنان ما در هزار سال گذشته تا امروز نه تنها در علوم دنیا کار مهتی نکرده‌اند و نه تنها در آثار و علوم و زبان و اوضاع ایران قبل از اسلام کاملاً مرهون خدمات علمای فرنگ هستند بلکه در زمینه ادبیات فارسی و نحو و صرف و زبان و لغت و تاریخ ادبیات فارسی معمول این زمان نیز بقدر صد یک فرنگیها کاری نکرده‌اند سهل است که نوشتجات و آثاری هم که باز گذاشته‌اند (مخصوصاً متأخرین مؤلفین ایران) اغلب بجای هدایت موجب ضلالت است چنانکه در طی مقالات راجع بشعرا مثلاً خطاهای فاحش دولتشاه و سایر تذکره‌ها و شاید بدر از همه مجمع الفصحارا خواهیم دید. دوم آنکه محض شکر نعمت باید نگفته نگذاریم که در عهد اخیر ما ایرانیان را که در کمتر رشته‌ای یک شخص عالم (بمعنی اروپائی این کله) داریم اسباب روسفیدی و افتخار است که مینیمیم در زمینه ادبیات فارسی و عربی جناب استاد محترم آقا میرزا محمد خان قزوینی همدوش علمای مستشرق بزرگ فرنگستان بواسطه تحقیقات علمی احیای ادبیات ایران را مینماید چنانکه در باره فرید الدین عطار و مسعود سعد سلمان و بعضی شعرای دیگر مشار الیه مرجع و حجت است حتی برای علمای فرنگ.

(۱) V. Schukovski: Anvari, Petersburg 1883

(۲) Khanikov: Mémoires sur Khákáni: Journal asiatique, Tom. IV,

1864, p. 137—200

(۳) Ed. G. Browne: A Literary History of Persia, 2. Bd., London 1909

(۴) W. Bacher: Nizamis Leben und Werke, Leipzig 1871

عالی خودش جمع آوری و ترجمه و تدقیق و تتبع کرده است (۱) ثانیاً تفصیلی که نظامی عروضی سمرقندی بنا باز گذاشته است. مشار الیه خود قبر فردوسی را در طوس در سنه ۵۱۰ هجری یعنی قریب یک قرن بعد از وفات فردوسی زیارت کرده و روایات دایر در افواها را که در همانجا شنیده در کتاب قشنگ خود موسوم به «چهار مقاله» درج کرده است (۲)، ثالثاً شرح مختصر و کم مایه ای که عوفی در قسمت دوم «باب الالباب» خود ذکر میکند. در میان فضایی اروپا از آن وقتی که توزر ماکان (۳) و ژول موهل و روگرت (۴) شاهنامه را بواسطه طبع و ترجمه در اروپا معروف کردند رویهمرفته مهمترین تبعات نقادانه درباره فردوسی نوشتجات اینه و فصل استادانه ایست که نولدکه در کتاب «اساس زبان شناسی ایرانی» بعنوان «حاسة ملی ایرانی» نوشته است. و این فاضل اخیر است که مادر تحقیق دقیق و نقادانه آنچه از تاریخ حیات فردوسی قریب بیقین است و آنچه که فقط محتمل است مدیون زحمات عالمانه او هستیم که غالباً از بهترین مأخذ ممکن یعنی از بیانات خود فردوسی که در موارد متفرقه در شاهنامه پیدا میشود استخراج کرده است.

ابتدا خوب است نبدنه مختصری را که عوفی در باره فردوسی آورده و یک شرح مختصری را که مورخ حمد الله مستوفی قزوینی در «تاریخ گریده» که در حدود سنه ۷۳۰ هجری تألیف شده ثبت کرده ذکر نموده و پس از آن بمآخذهای دیگر بپردازیم چه هر دو این مأخذها پیش از نشو و نمای افسانه‌های سابق الذکر تألیف شده‌اند. بحسب قول «تاریخ گریده» اسم اصلی فردوسی (که خیلی در آن اختلاف است) حسن بن علی طوسی بود و او در سال ۴۱۶ هجری وفات کرد. «باب الالباب» چنانکه عادت اوست کمتر اطلاعاتی جز از عبارت بردازی در مدح و اطناب در تعریف شاعر میدهد جز آنکه در یک نسق بودن و یک شیوه داشتن شاهنامه خیلی تأکید و اطناب میکند که آرا کمال قدرت و غایت استادی مینماید و اشاره باختیارات و مقتطفاتی از شاهنامه. یکسند که مسعود سلمان (که در حدود سنه ۴۷۴ میزیسته) گرد آورده و این قفزه مینمایند که شاهنامه فردوسی بچه زودی و تندی مشهور و مقبول عامه شده بوده است.

بنا بر روایت «چهار مقاله» که قدیمترین و مهمترین اسناد و مأخذهای اطلاعات ماست (گذشته از آنچه از خود اشعار فردوسی بدست میآید) فردوسی دهقانی بود (یعنی از ارباب املاک) از دهی موسوم به باژ (۵) از ناحیه طبران از حوالی طوس (طوس در جای مشهد حایه بود). فردوسی در آن ده عزت و شوکتی داشت و بدخل و عایدی آنجا میزیست و بنیاز بود و فقط یک دختر داشت. تهیه یک جهاز لایقی برای آن دختر فقط موجبی بود که او را بنظم شاهنامه بازداشت که از صله آن کتاب جهاز دختر تدارک کند و پس از آنکه این کتاب را بعد از بیست و پنج سال زحمت (و بقول بعضی مؤلفین دیگر سی و پنج سال) با تمام رسانید [شاید چنانکه نولدکه اشاره میکند در اوایل سال ۹۹۹ میلادی (۶)] علی دیلمی آنرا استنساخ و ابو دلف آنرا روایت میکرد که هر دو این اشخاص و هم چنین حسین بن قتیبه حاکم طوس که بفردوسی کمک مادی و تشویق میکرد در شاهنامه در اشعار ذیل ذکر شده‌اند:

از این نامه از نامداران شهر علی دیلم و بود لقا را ست بهر نیامد جز احسنتشان بهرام بگفت اندر احسنتشان زهرام (۷)
حسین قتیبه است از آزادگان که از من نخواهد سخن رایگان
نیم آگه از اصل و فرع خراج همی غلطم اندر میان دواج

(۱) Ethé: Firdausi als Lyriker

(۲) حکایت بیستم از آن کتاب. ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان عین این حکایت را کاملاً اقتباس کرده است (مؤلف).

(۳) Turner Macan: Schahname, 4 Vol. Calc. 1829

(۴) Fr. Rückert: Übers. des Firdusi, 3 Bde., Bayer, Berlin 1890—95

(۵) ابن اسفندیار در نقل این جمله اسم قریه را از قلم انداخته (مؤلف).

(۶) مطابق با اوایل سنه ۳۸۹ هجری.

(۷) معنی و اصل عبارت این شعر مشکوک است و من حالا بیشتر متمایل بآن شده‌ام که قرائت ابن اسفندیار را ترجیح بدهم که او اینطور ثبت میکند: نیامد جز از بختشان بهرام بگفت اندر احسنتشان زهرام. اگر چه در باره گذاشتن لفظ «احسنتشان» بجای «احسنتشان» خلیف، شک و تردید دارم (مؤلف).

در تفسیر شعر آخری مؤلف (یعنی مؤلف چهار مقاله) گوید که «حسین (۱) بن قتیبه عامل طوس بود و اینقدر او را (فردوسی را) واجب داشت و از خراج فرو نهاد لاجرم نام او تا قیامت بماند» علی دیلم شاهنامه را در هفت مجلد نوشته و فردوسی بود لقا راوی خود را همراه برداشته با آن نسخه بغزنین رفت و بکمک خواجه بزرگ ابو القاسم احمد بن الحسن المیندی (۲) کتاب را بسطان پیشنهاد کرد و سلطان خیلی ممنون شد. اما خواجه را دشمنان بود که بیوسته درباره او اسباب چینی میکردند و سلطان محمود با آن جماعت مشورت کرد که فردوسی را چه دهیم گفتند پنجاه هزار درم و این خود بسیار باشد که او مردی است راضی و معتزلی منزه و این بیت بر اعتزال او دلیل گرفتند که گفته: به بینندگان آفریننده را نبینی مرنجان دو بیننده را (۳) و ایات دیگری بر رفض فردوسی دلیل آوردند (که در «چهار مقاله» درج شده است). حالا اگر حکایت فوق صحیح باشد (و دلیلی هم نیست برای شک کردن در صحت اصل واقعه) ما خیلی مایل میشویم که نوبدی و سرخوردن فردوسی را با عزل و حبس حامی او المیندی که بنا بر روایت ابن الاثیر در ۴۱۲ اتفاق افتاد ارتباط بدهیم (ابن الاثیر در ضمن حوادث سنه ۴۲۱ در موقعی که سلطان مسعود بن محمود میندی را آزاد کرد و دوباره مقام خود برگرداند این قصه را آورده) ولی مشکلاتی که برای این فرض در کار است گمان میکنم غیر قابل حل باشد زیرا که نولدکه توضیح میکند که فردوسی شاید در سنه ۳۲۳ یا سنه ۳۲۴ تولد یافته است و او آخرین تحریر و تهذیب شاهنامه را در سنه ۴۰۰ هجری تمام کرده (۴) که در آن وقت قریب بهشتاد سالگی بوده است و باید در همین اوقات باشد که مسئله صله و جایزه او در میان آمده باشد.

اینجا پروفیسور برون باقی روایت «چهار مقاله» نظامی عروضی را نقل میکند که چون خود «چهار مقاله» فعلاً دسترس عامه است (طبع میرزا محمد خان قزوینی صفحه ۴۹-۵۱) لهذا ما بجای ترجمه از کتاب برون تنه حکایت را عیناً اینجا از خود کتاب نقل میکنیم):

«و سلطان محمود مردی معتصب بود و درو این تخلیط بگرفت و مسوع افتاد در جمله بیست هزار درم بفردوسی رسید بغایت رنجور شد و بگرمابه رفت و برآمد فقاهی بخورد و آن سیم میان حطامی و فقاهی قسم فرمود. سیاست محمود دانست بسبب از غزنین رفت و بهری بدگان اسمعیل و راق پدر ازرقی فرود آمد و شش ماه در خانه او متواری بود تا طالبان محمود بطوس رسیدند و باز گشتند و چون فردوسی ایمن شد از هری روی بطوس نهاد و شاهنامه برگرفت و بطبرستان شد بنزدیک سپهد شهریار (۵) که از آل باوند (۶) در طبرستان پادشاه او بود و آن خاندانی است بزرگ نسبت ایشان بیزدگرد شهریار پیوندند. پس محمود را هجا کرد در دیباچه بیی صد و بر شهریار خواند و گفت من این کتاب را از نام محمود با نام تو خواهم کردن که این کتاب همه اخبار و آثار جدان تست. شهریار او را بنواخت و نیکوئیها فرمود و گفت با استاد محمود را بر آن داشتند و کتاب ترا بشرطی عرضه نکردند و ترا تخلیط کردند و دیگر تو مرد شیعی و هر که تولی بخاندان پیامبر کند او را دنیاوی بهیج کاری نرود که ایشان را خود زفته است محمود خداوندگار من است تو شاهنامه بنام او رهاکن و هجو او بن

(۱) در هر دو نسخه محفوظ در موزه بریطانی حی یا حی است ولی باغلب احتمال قرائت ابن اسفندیار که حسین ثبت میکند اصح است (مؤلف).

(۲) در «چهار مقاله» بلفظ «خواجه بزرگ احمد حسن کاتب» ذکر شده که بلاشک مقصود المیندی است ولی ابن اسفندیار حسین ابن احمد ثبت میکند (مؤلف).

(۳) مسئله رؤیه الله باعث مجادلات شدیدی در اسلام شده خنبله‌های مجسمه منزه در یک طرف و معتزله در منتهای دیگر افراط و تفریط واقع هستند (مؤلف).

(۴) نولدکه آشکارا نشان میدهد که فردوسی شاهنامه را مدتها پیش از آنکه آنرا بسطان محمود تقدیم کند تمام کرده بود زیرا که در یکجای دیگر از آن کتاب آنرا بیک نفر موسوم باحمد بن محمد بن ابی بکر خان لنجانی تقدیم کرده است و آن نسخه در سنه ۳۸۹ نوشته شده بوده است (مؤلف).

(۵) ابن اسفندیار سپهد شهریار بن شیروان ولی نسخه خطی چهار مقاله بجای شهریار شیرزاد مینویسد (مؤلف).

(۶) ابن اسفندیار بعد از کلمه «باوند» مضمون این جمله را علاوه میکند «که وی ذات شمس المالی قابوس بوده مملکت او و عظمتش در کتاب تاریخ عینی شرح داده شده» (مؤلف).

بگفتند با آن دانشمند در نگرش درون دروازه باغی بود ملک فردوسی (۱) اورا در آن باغ دفن کردند امروز هم در آنجاست و من در سنه عشر و خمسایه آن خاک را زیارت کردم (۲). گویند از فردوسی دختری ماند سخت بزرگوار صلت سلطان خواستند که بدو سیارند قبول نکرد و گفت بدان محتاج نیستم صاحب برید بحضرت بنوشت (۳) و بر سلطان عرضه کردند مثال داد که آن دانشمند (۴) از طبران برود بدین فضولی که کرده است و خاتمان بگذارد و آن مال بخواجه ابو بکر اسحق کرامی دهند تا رباط چاهه (۵) که بر سر راه نسا بود و مرو است در حد طوس عمارت کند چون مثال بطوس رسید فرمان را امتثال نمودند و عمارت رباط چاهه از آن مال است.

این است قدیمترین و موثقتین روایت که ما درباره فردوسی در دست داریم و ما میتوانیم اعتماد یقین کنیم که اگر هم تمام جزئیات روایت چهار مقاله صحیح نباشد اقل این روایت حاکی است از آنچه یک قرن بعد از وفات شاعر مشار الیه در شهر خود او (طوس) در میان طبقه تربیت شده معروف بود و بدان اعتقاد داشتند. پس اهمیت آن بزرگ است و همین است که ما آنرا کاملاً در اینجا نقل کردیم. دولتشاه یقیناً از این روایت در تألیف تذکره خود استفاده کرده (برای آنکه او چهار مقاله را یکی از مآخذهای کتاب خود قلمداد میکند) و بدان خیلی تفصیلات دیگر و آرایش و پیرایشها افزوده که شاید اغلب معمول وی اساس است. [از جمله چیزهایی که مینویسد یکی آنست که اسم فردوسی حسن بن اسحق بن شرفشاه است و در بعضی از اشعار خود فردوسی خودش را ابن شرفشاه مینامد و دیگر آنکه او از اهل قریه رزان بود از حوالی طوس و اینکه وی تخلص خود را از یک باغی در همان ناحیه موسوم به «فردوس» و متعلق بعبد خراسان سوری بن مغیره (۶) که پدر فردوسی از خدام او بود اخذ کرده و گوید فردوسی مرد فقیری بود که از ظلم و جور حاکم مسقط الرأس خود بزنه فرار کرده و در آنجا بواسطه کسب شاعری زندگانی میکرد تا آنکه بواسطه اتفاقی که بدان اشاره شد یعنی ورود در جمع شعرا با عنصری آشنا شد و او ویرا بسطیلاً معرفی کرد و همه جا عنصری حامی او بوده و شعر معروف: «چو کودک لب از شیر مادر بشت لب نام محمود گوید نخست» بوده که خیلی التفات محمود نسبت به فردوسی جلب کرد و سلطان او را در یک سرائی در قصر پادشاهی منزل داده و مواجب منظمی برای او مقرر کرد. ایاز غلام مقرب سلطان که نظر باین روایت فردوسی خاطر او را بواسطه بیاعتنائی با او ملول کرده بود (در روایات دیگر فردوسی و ایاز دو دوست صادق قلمداد شده‌اند) پیوسته خاطر سلطان را نسبت به فردوسی متعیر میکرده و باو نسبت بدعت داد تا سلطان صریحاً ویرا متهم کرده و گفت که «همه بدعت آوردگان و روسای این منهب (یعنی قرامطه و اسمعیلیان) از طوس در آمده‌اند ولی من ترا میبخشم بشرط آنکه تو ازین عقیده برگردی». بعلاوه در تذکره دولتشاه مذکور شده که شاعر مشار الیه بعد از ناراضی شدنش از محمود چندین ماه در غزنه متواری بوده بقصد آنکه از کتابدار سلطان نسخه شاهنامه را بدست بیاورد و اسم کتابفروشی که بعدها بهرات در خانه او پناه گرفت عوض اسمعیل ابو المعالی ثبت شده. باقی روایت دولتشاه نیز تفصیلات و اختلافات دیگری از همین نوع و همین قبیل است که رویه گرفته بر نهج همان شرحی است که مذکور شد.

(۱) ابن اسفندیار اینرا نیز علاوه میکند: موسوم بیاغ فردوس (مؤلف).

(۲) دولتشاه میگوید که مقبره در زمان او معروف بوده (یعنی در سنه ۸۹۲) بجنب مزار عباسیه و زوار با آنجا میروند (مؤلف).

(۳) یکی از تکالیف مهمه صاحب برید آن بوده که پادشاه را از تمام گذارشات ناحیت خود و اعمال ولایه و غیره مطلع سازد چنانکه شرح آن در «سیاست نامه» نظام الملک مفصلاً مذکور است (مؤلف).

(۴) دولتشاه و سایر تذکره‌های متأخر بر آن اسم این آخوند را شیخ ابو القاسم گرگانی ثبت کرده‌اند که حتی از خواندن نماز هم بر جنازه فردوسی امتناع کرد زیرا که او مدح مجوس گفته (مؤلف).

(۵) در یکی از نسخه‌های خطی «فاهه» است در کتاب ابن اسفندیار چنین است «رباط وچاه». دولتشاه آنرا «رباط عشق» اسم میدهد و گوید در جنب دربند شیخان است و برسر راهی واقع است که از خراسان بجزان و استرآباد میروند.

(۶) در متن تذکره دولتشاه طبع خود پروفوسور برون «سوری بن ابو معشر» است (مترجم).

ده تا بشویم و ترا اندک چیزی بدهم محمود خود ترا خواند و رضای تو طلبد و رنج چنین کتاب ضایع نماید و دیگر روز صد هزار درم فرستاد و گفت هریتی هزار درم خریدم آن صد بیت بمن ده (۱) و با محمود دل خوش کن فردوسی آن بیتها فرستاد بفرمود تا بشستند فردوسی نیز سواد بشت و آن هجو مندرس گشت و از آن جمله این شش بیت بماند (۲):

مرا غمز کردند کان بر سخن بمر نبی و علی شد کهن
اگر مهرشان من حکایت کنم چو محمود را صد حمایت کنم
پرستار زاده نیاید بیکار وگر چند باشد پدر شهریار
از این در سخن چند رانم همی چو دریا کرانه ندانم همی
به نیکی نبند شاه را دستگاه وگر نه مرا بر نشاندی بگاہ
چو اندر تبارش بزرگی نبود ندانست نام بزرگان شوند

الحق نیکوخدمتی کرد شهریار مر محمود را و محمود از او منتها داشت، در سنه اربع عشره و خمسایه بنشاپور شنیدم از امیر معزی (۳) که او گفت از امیر عبد الرزاق شنیدم بطوس که او گفت وقتی محمود بهندوستان بود و از آنجا بازگشته بود و روی بزنین نهاده مگر در راه او متمدنی بود و حصاری استوار داشت و دیگر روز محمود منزل بر در حصار او بود پیش او رسولی فرستاد که فردا باید که پیش آئی و خدمتی بیاری و بازگاه مارا خدمت کنی و تشریف بیوشی و باز گردی دیگر روز محمود برنشت و خواجه بزرگ (۴) دست راست او همی راند که فرستاده بازگشته بود و پیش سلطان همی آمد سلطان باخواجه گفت چه جواب داده باشد خواجه این بیت فردوسی بخواند:

اگر جز بیکام من آید جواب من و گرز و میدان و افراسیاب

محمود گفت این بیت کراست که مردی از او همی زاید گفت بیچاره ابو القاسم فردوسی راست که بیست و پنج سال رنج برد و چنان کتابی تمام کرد و هیچ ثمره ندید محمود گفت سره کردی که مرا از آن یاد آوردی که من از آن پشیمان شده‌ام آن آزاد مرد از من محروم ماند بزنین مرا یاد ده تا او را چیزی فرستم خواجه چون بزنین آمد بر محمود یاد کرد سلطان گفت شصت هزار دینار ابو القاسم فردوسی را بفرمای تا به نیل دهند و با شتر سلطانی بطوس برند (۵) و ازو عنذر خواهند خواجه سالها بود تا درین بند بود آخر آن کار را چون زر بیساخت و اشتر گسیل کرد و آن نیل سلامت بشهر طبران (۶) رسید از دروازه رودبار اشتر در میشد و جنازه فردوسی بدروازه رزان (۷) بیرون همی بردند در آن حال مذگری بود در طبران تعصب کرد و گفت من رها نکم تا جنازه او در گورستان مسلمانان برند که او راضی بود و هر چند مردمان

(۱) چنانکه نولدکه اشاره میکند عده ابیات هجو در طبع ماکان صد و یک بیت است ولی در نسخه‌های خطی عده آنها خیلی مختلف است و از ۳۰ بیت تا ۱۶۰ بیت دیده میشود (مؤلف).

(۲) ابن اسفندیار میگوید «دو بیت ماند» و فقط دو بیت آخری این اشعار مذکور در چهار مقاله درج میکند. حل این فقره که قدیمترین مآخذهای موجود از نحو هجوناومه مزبور سخن میرانند ولی امروز آن هجو که همه نوع آثار اصلی بودن در آن پید است هنوز موجود است خیلی مشکل است (مؤلف).

(۳) شاعر مشهور دربار ملکشاه و سنجر سلجوقی بود که اتفاقاً بواسطه یک تیر قضائی که پادشاه مخدوم مدوح او انداخت و بفلط رفته و باو خورد در سنه ۵۶۳ درگذشت (مؤلف).

(۴) بروایت دولتشاه این خواجه همانا الیمندی بود و این ممکن است زیرا که چنانکه ذکر شد الیمندی در سنه ۴۱۲ معزول شد و وفات فردوسی ۴ سال بعد از آن واقع شده است (مؤلف).

(۵) ابن اسفندیار بجای دینار درهم مینویسد و میگوید وقتیکه درهم جمع شد با شتر بطوس فرستاد (مؤلف).

(۶) طبران قسمتی از شهر طوس است (مؤلف).

(۷) نولدکه بیروی ابن اسفندیار بجای رزان رزاق میگوید ولی در چاپ سنگی چهار مقاله و هر سه نسخه خطی که از آن موجود است رزان نوشته شده. یک موضعی باسم رزان در سیستان در کتاب فتوح البلدان البلاذری ذکر شده و یک رزان نام موضعی هم در نزدیکی نسا موجود است (مؤلف).

روپهرفته بچهار الی پنج در صد میرسد. پس از آن برون بشرح یوسف وزلیخا میردازد و گوید:

« مثنوی قصه یوسف وزلیخا اساسش بر روی حکایت یوسف وزن یونینفار است که در توره آمده ولی بر اساس این قصه خیلی برگ و ساز سته و پیرایش داده شده و همیشه یک موضوع دلکشی برای شعرای قصه نویس ایران و عثمانی گردیده است و چنانکه دکتر آینه گوید فردوسی اول کسی نبوده که این قصه را نظم کرده بلکه ابو المؤید بلخی و بختیاری اهوازی بنا بختیاری که در یک کتاب خطی درج است این حکایت را بنظم در آورده بودند. از این دو منظومه چیزی برای ما نمانده و یوسف وزلیخای فردوسی که خوشبختانه از دستبرد زمانه محفوظ مانده عمده بواسطه فعالیت خستگی ناپذیر دکتر آینه آشنا هستیم.

یوسف وزلیخای فردوسی سه بار در هند و یک بار در طهران بچاپ رسیده است. علاوه بر چاپ نقادانه و مدققانه دکتر آینه در زبان آلمانی هم ترجمه منظوم آن بواسطه سیلختا فیرد (۱) نشر شده است. دکتر آینه که مأخذ عمده ما در باب این اشعار است و با کمال دقت آنرا با یوسف وزلیخای جامی و مال ناظم هراتی مطابقت کرده است خیلی عقیده خوبی در عالی بودن مقام آن دارد در صورتیکه متقدّمین ایرانی اغلب این منظومه را حقیر شمرده اند و گمان میکنند که فردوسی آنرا پس از گذشتن دوره قدرت شعری و تسلط کلام و شکسته دل شدن بواسطه هدر شدن زحماتش در شاهنامه نوشته است و اینکه بحر تقارب و شعر رزمی که برای شاهنامه خوب موافق میآمد باشعار تفرّلی نیسازد.

عیار اشعار عاشقانه فردوسی اگر از روی نمونه‌هایی که در تذکره و جنگها برای ما باز مانده حکم کنیم بعقیده من عموماً کمتر از آنچه هست سنجیده شده است. این اشعار هم چنانکه سابقاً بدان اشاره شد در رساله بی نظیر دکتر آینه جمع آوری شده و من اینجا اکتفا میکنم بذکر دو قطعه نمونه از آنها که یکی در تاریخ گردیده و دیگری در لباب الالباب عوفی آمده است:

شبی در برت کربآ سودمی سر فخر بر آسمان سودمی
قلم در کف تیر بشکستی کلاه از سر مهر برودمی
بقدر از نهم چرخ بگذشتی به بی فرق کیوان بفرسودمی
به بیجا رگان رحمت آوردمی بدرماندگان بر بیخشودمی (۲)

بسی رنج دیدم بسی گفته خواندم ز گفتار تازی واز پهلوانی
بچندین هنرشت و دوسال بودم چه توشه برم ز آشکار و نهانی
بجز حسرت و جز وبال گناهان ندارم کنون از جوانی نشانی
بیاد جوانی کنون مویه دارم بر آن بیت بو طاهر خسروانی (۳)
جوانی من از کودکی یاد دارم در یفا جوانی در یفا جوانی (۴)

علوم و صنایع در آلمان (۵)

مدارس آلمان

مملکت آلمان از حیث وسعت دایره تعلیم و تربیت یکی از متمدّن ترین ممالک درجه اول دنیا محسوب میشود. در نهضت علمینه اخیر ملت آلمان مدیون زحمات و کوشش بی پایان معلم ماهر و مربّی معروف

(۱) Schlechta Wssehrd

(۲) تاریخ گردیده چاپ پروفیسور برون صفحه ۸۲۴.

(۳) ابو طاهر الطیب (یا الطیب) بن محمد الحسروانی یکی از شعرای آل سامان بود.

(۴) لباب الالباب طبع برون صفحه ۳۳.

(۵) این مقاله از کتابهای ذیل اقتباس و ترجمه شده است: Karl Andre's Geographie des Welthandels, Frankfurt 1910. Das Deutsche Vaterland, von Hermann Müller-Behn, Stuttgart. Meyers Lexikon

دلایل داخلی که از خود کتاب فردوسی استخراج شده بلاشک تا آنجا که بنسخه‌ها اعتماد بتوان نمود (که در خیلی از موارد خیلی مشکوک و غیر مقنع است) بهترین مأخذ موثق در باب اطلاعات راجع بتاریخ حیات شاعر است. این طریق چنانکه سابقاً بآن اشاره شد بطور استقصاء و با صبر و حوصله حیرت انگیزی و سرعت انتقال زیادی از طرف استاد تولدیکه و دکتر آینه تدقیق شده است. برای من غیر ممکن است که درین فصل مختصر تمام نتایج تحقیقات و اجتهادات آنها را درج کنم و علاوه بر این لازم هم نیست زیرا هر کسبکه بخواهد شاهنامه را جدی تتبع نماید قطعاً باید « حاسه ملی ایران » تألیف تولدیکه را بخواند و مقالات سابق الذکر دکتر آینه را در این موضوع و هم چنین یوسف وزلیخای فردوسی را که آینه نشر کرده و فصولی را که از همان مؤلف در این موضوع در جزوه ادبیات فارسی در جلد دوم « اساس زبان شناس ایرانی » درج شده باید مطالعه نماید. بطور خلاصه آنکه بنظر میآید که ما حق داشته باشیم که فرض کنیم که فردوسی یک دهقانی از دهقانه طوس بوده و مقام محترمی در آنجا و وسعت معاش داشت. وی در حوالی سنه ۹۲۰ میلادی (۱) یا قدری بعد از آن متولد شده و یک میل وهوسی برای تبعات مطالب راجع بتاریخ قدیم و داستان ملی و روایات از شاهنامه مثنوی که ابو منصور العمیری در زبان فارسی از روی مآخذهای قدیمی برای ابو منصور بن عبد الرزاق در سنه ۳۴۶ تألیف کرده بود برای وی پیدا شده. این شوق وهوس او را در حدود سنه ۳۶۴ بر آن داشت که یکبار نظم کردن حاسه ملی ایران را بعهده بردارد و اولین بار نسخه اولی آنرا در سنه ۳۸۹ با تمام رسانید پس از ۲۵ سال زحمت و آنرا با حمد بن محمد بن ابی بکر خان لنجانی تقدیم و بنام او کرد و نسخه دومی را که در واقع تألیف دوم توان گفت (یعنی پس از مرور و حگ و اصلاح) که بسلطان محمود تقدیم داشت در سنه ۴۰۰ یا کمی پیش از آن با تمام رسانید (۲) و نزاع او با سلطان و فرار او از غزنه تقریباً بلافاصله بوقوع پیوست و پس از آنکه زمان قلیلی در زیر حمایت یکی از ملوک آل بویه (بهاء الدوله یا پسر او سلطان الدوله که بعد از پدر در سنه ۴۰۲ جانشین او شد بنا بر رأی تولدیکه و یا مجد الدوله ابو طالب رستم بحسب آنچه آینه گمان میکند) زیسته و یوسف وزلیخارا برای او نظم کرد در سن پیری که ۹۰ ساله یا بیشتر بود بمسقط الرأس خود طوس برگشته و در آنجا در حدود سنه ۴۱۱ تا ۴۱۶ وفات کرد.

حالا بگذریم بملاحظه آثار فردوسی که آنچه از آنها برای ما باز مانده عبارت است از « شاهنامه » و قصه « یوسف وزلیخا » و یک عده دیگر از قطعات تفرّز آمیز که تذکره نویسان و جنگهای منتخب اشعار و غیره برای ما نگاهداشته اند و آنها را دکتر آینه در ضمن مقالات خودش در تحت عنوان « فردوسی در مقام غزل سرائی » (۳) با کمال دقت جمع آوری و نشر و ترجمه کرده است.

در اینجا پروفیسور برون از عیار و اهمیت تاریخی و پایه شعری شاهنامه نقادی کرده و شرحی مینویسد که ترجمه کامل آن در اینجا قدری موجب اطناب میشود و خلاصه آنکه با کمال چند خواهی و اقرار بخرق اجماع در آنچه متفق علیه ایرانیان و مستشرقین فرنگستان است یک عقیده تازه ای میآورد مبنی بر اینکه عیار شعری شاهنامه آتّم مقام عالی را ندارد که عموماً گمان میشود و شهرت و مقبولیت آن بواسطه داستان حاسه ملی ایران و افتخارات آنهاست از یکطرف و اهمیت لغتی و زبانی است در نظر علمای فرنگ از طرف دیگر. و گوید که بعضی گمان کرده اند که شاهنامه کلمه عربی ندارد در صورتیکه چنین نیست و با آنکه فردوسی عمداً از استعمال لغات عربی در نظم تاریخ ایران قدیم اجتناب کرده با وجود این کلمات زیاد عربی که دیگر در فارسی چنان امتزاج پیدا کرده بود که احتراز از استعمال آنها غیر ممکن بود در شاهنامه داخل شده و عده این لغات

(۱) اینجا باید غلط طبع واقع شده باشد زیرا که تولدیکه تولد فردوسی را در حوالی ۳۲۳ یا ۳۲۴ هجری میگذارد که مطابق ۹۳۵ یا ۹۳۶ میلادی میآید (مترجم).

(۲) در خود متن شاهنامه که حالا در دست است تاریخ اتمام چنین مسطور است: « سرآمد کون قصه پرد گرد بام سفندار مذ روز آرد زهجرت شده پنج هشتاد بار که گفتم من این نامه شاهوار » از این قرار تاریخ تحقیقی اتمام نسخه ثانی (اگر این ایات اصلی باشد) درست موافق ۹ رجب سنه ۴۰۰ و مطابق ۸ ماه مارس فرنگی (نه ۲۵ فوریه که تولدیکه حساب کرده) سنه ۱۰۱۰ میلادی میشود (مترجم).

(۳) Firdausi als Lyriker

جنگی موجود است و چندین باب مدارس موسیقی موجود است و نیز پنج باب مدارس بزرگ بیطارری موجود است که معروفترین آنها در شهرهای اِهْمِنیتس (۱) اَلبرفلد (۲) مولهیم (۳) کرفلد (۴) میباشد و علاوه بر اینها در ممالک مختلفه آلمان چندین باب ورزشخانه و موزه و قرائتخانه و باغهای وحش و غیره که برای ازدیاد معلومات و تربیت عموم اهمیت زیاد دارد موجود است و حتی برای اشخاص لال و کر و کور مدارس معینه موجود است که در آنجا با ترتیب مخصوص خواندن و نوشتن یاد میگیرند. در ممالک آلمان ۲۲ باب دارالفنون موجود است و بر حسب احصائیه سال ۱۳۲۰ هجری در مجموع ۲۲ دارالفنون آلمان ۳۶،۶۰۰ شاگرد دائمی بوده است و علاوه بر آن ۷،۸۶۲ نفر مرد و ۱،۲۷۱ نفر زن سامع بوده است.

اولین دار الفنون آلمان از حیث تقمّم و تأخر دار الفنون هایدلبرگ (۵) است که در سال ۸۰۴ هجری تأسیس شده است و آخرین دار الفنون دار الفنون اشتراسبورگ (۶) است که در سال ۱۲۹۰ هجری تأسیس شده است.

در دار الفنونهای آلمان در تحت چهار موضوع درس تفریر میشود: اول علم کلام یا حکمت الهی، دوم علم حقوق یا علم قضاء، سوم علم طب، چهارم علم فلسفه. دایره درس در دار الفنونها خیلی وسیع و مفصل است و در آنها بر حسب اهمیت خود مفصلترین اقسام دروس قسمت فلسفه است. در دار الفنونهای شهر بون (۷) و شهر برسلاو (۸) موضوع دروس عوض چهار قسمت پنج قسمت است و فرق یک قسمت زیادی در اینجا است که در دار الفنونهای دو شهر مذکور قسمت حکمت الهی بر وفق مدلول دو مذهب تدریس میشود بذهب پروتستان و بذهب کاتولیک. دار الفنون مونیخ (۹) نیز بر پنج قسمت منقسم است و در قسمت پنجم علوم سیاسی تدریس میشود. دار الفنون ورتسبرگ (۱۰) هم باز بر پنج قسمت است و در قسمت پنجم علوم طبیعی تدریس میشود.

در دار الفنون برلن که فردریک ویلهلم تأسیس کرده است (در سال ۱۲۲۸ هجری) هر سالی رویهم رفته بیست دوره درس تقریباً برای ۷۵۰۰ نفر شاگرد داده میشود که اکثر آنها از طبقات کارگران میباشد.

در سال ۱۳۲۱ هجری در دار الفنون برلن ۳۶۶ نفر شاگرد علوم حکمت الهی و ۲،۹۲۸ نفر علم حقوق و ۱۲۱۹ نفر علم طب و ۳،۰۷۸ نفر علم فلسفه تحصیل میکرده اند و علاوه بر این ۵،۴۶۰ نفر از متعلمین سایر مدارس عالیّه و اشخاص دیگر که ۵۵۲ نفر آنها زن بوده اند بعنوان گوش دادن و استماع تقریرات متعلمین حاضر بوده اند. در سال مزبور در دار الفنون مذکور ۴۲۰ نفر معلم بوده است. یکی از ابنیه بسیار مهم و معتبر برلن باید کتابخانه پادشاهی (۱۱) را شمرد که در سال ۱۰۷۷ هجری

پستالوتسی (۱) میباشد که در سال ۱۱۶۵ هجری در زوریخ (۲) (سویس) متولد شده و در سال ۱۲۴۳ در شهر بروک (۳) وفات یافته است. پستالوتسی در اوایل قرن سیزدهم هجری در باب مدارس آلمان یک ترتیب با اساسی داد و در حقیقت مدارس را در تحت یک اصلاح جدید تاریخی در آورد. چنانکه معلوم است در مملکت آلمان تعلیم اجاریست یعنی هر طفلی اعم از دختر یا پسر باید در سنّ شش سالگی بکتاب برود و تا سنّ چهارده سالگی مشغول تحصیل باشد. تحصیل ابتدائی اطفال که اقلن مدت آن هشت سال است یکی از فرایض مسلمّه والدین است که در آلمان کسی از آن غفلت نمیکند. اگر بر فرض محال کسی در فرستادن اولاد خویش بکتاب مسامحه کند از طرف پلیس محلّ اخطار و تأکید میشود که هر چه زودتر باید طفل را روانه مکتب نمود.

قانون تعلیم اجاری در آلمان در عهد سلطنت فردریک ویلهلم اول در تاریخ ۱۱۳۰ هجری میلادی مدوّن شده است و از آن تاریخ بعد که متجاوز از دو بیست سال میباشد هر آلمانی خواه نخواه خوشبختانه مجبور بوده است که با سواد و عالم باشد.

در تاریخ ۱۳۱۹ هجری در میان تمام قشون آلمان یکصد سی و یک نفر بی سواد پیدا شد که بهره هزار نفر سرباز یک نفر بی سواد میرسد. در آلمان یک دهکده پیدا نمیشود که چندین باب مدارس ابتدائی و قرائتخانه و روزنامه در آنجا پیدا نشود. در سال ۱۳۲۵ در ممالک آلمان ۵۹،۳۰۰ باب مدارس ابتدائی بوده است که در مجموع آن مدارس ابتدائی ۸۰،۶۶۰،۰۰۰ نفر شاگرد و ۱۳۷،۵۰۰ نفر معلم و معلمه تعلیم و تعلم میکرده اند و نیز در همان سال مزبور ۱۱۳ باب مدرسه مخصوص (۴) برای حاضر کردن متعلمین ابتدائی و ۲۷۴ باب معلم خانه مردانه (دارالمعلمین) و ۴۰ باب معلم خانه زنانه موجود بوده است. مدارس ابتدائی که دوره تحصیل آنها اقل از هشت سال است عموماً مجانی است. مخارج سالانه آنها ۳۴۱ میلیون مارک میشود که ۹۸ میلیون مارک آن مستقیماً از طرف دولت میرسد و باقی آن از طرف بلدیتهای شهری میرسد. گذشته از این مدارس بر حسب احصائیه سال ۱۳۲۰ هجری در آلمان بالغ بر ۱۲۵۰۰ باب مدارس مختلفه دیگر از قبیل مدارس عالیّه و مدارس متوسطه موجود بوده است. در آلمان چندین باب مدارس فلاحت و مدارس معماری و مدارس صنایع موجود است. چهارده مدرسه معادن موجود است که در باب از آن مدارس در ممالک پروس است و نیز چندین باب مدارس تجارت موجود است که بزرگترین آن مدارس در شهرهای لایپسیگ (۵) آخن (۶) هامبورگ (۷) فرانکفورت (۸) کلن (۹) و در برلین (۱۰) موجود است و نیز ۴ باب مدرسه تجارت کوچک و ۲۸۱ باب مدارس تجارت ابتدائی (۱۱) موجود است. در شهر لایپسیگ یک باب مدرسه هست که در آنجا ترتیب کتابداری (۱۲) را یاد میدهند و چندین باب مدارس متعدده نظامی و مدارس دریائی و آکادمی

Krefeld (۴)	Mülheim a. Rh. (۳)	Elberfeld (۲)	Ehemnitz (۱)
Breslau (۸)	Bonn (۷)	Straßburg (۶)	Heidelberg (۵)
		Würzburg (۱۰)	München (۹)

(۱۱) پس از انقلاب صفر ۱۳۳۷ اسم این کتابخانه عوض شد و امروز موسوم است به «کتابخانه دولتی».

Präparandenanstalt (۴)	Brugg (۳)	Zürich (۲)	Pestalozzi (۱)
Frankfurt a. M. (۸)	Hamburg (۷)	Aachen (۶)	Leipzig (۵)
Kaufmännische Fortbildungsschulen (۱۱)		Berlin (۱۰)	Köln (۹)
			Buchhändlerlehranstalt (۱۲)

در شهر رمشاید (۱)	برای هر صد نفر ۲۷،۰۰۰	جلد کتاب
» » برمن (۲)	» » » ۰۰،۴۶	» »
» » هامبورگ (۳)	» » » ۰۰،۵۰	» »
» » لوبک (۴)	» » » ۰۰،۵۳	» »
» » فرانکفورت (۵)	» » » ۰۰،۸۳	» »
» » اوسنابروک (۶)	» » » ۱،۰۰۰	» »
» » دارمشتاد (۷)	» » » ۱،۰۰۴	» »
» » دسائو (۸)	» » » ۱،۳۵	» »
» » بارمن (۹)	» » » ۱،۶۶	» »
» » ینا (۱۰)	» » » ۳،۴۷	» »

چنانکه ذکر شد این کتابخانه‌ها عموماً کتابخانه‌های ملی و عمومی هستند که هر کس را بدانها دست رس و سهولت هر شخصی می‌تواند اسم و عنوان خود را در دفتر کتابخانه نویسانده و بعد هر کتابی را که لازم دارد بامانت دریافت دارد و غیر از این کتابخانه‌های عمومی در شهرهای آلمان مثل برلن و غیره چندین کتابخانه‌های بزرگ و معتبر پیدا میشود.

معلوم است کسانی که دارای تحصیلات کامل نیستند و در این کتابخانه‌ها از برکت مطالعه خصوصی پاء معلومات سطحی بدست می‌آورند گاهی میشود که بواسطه نقص وقوف آنها در یک شعبه از علوم خطائی نیز از آنها سر میزند اما در مقابل آن سایر فوایدی که از وجود چنین اشخاص بعالم تمدن میرسد هیچ وجه قابل مقایسه نباشد. دکتر هرمان دیلس (۱۱) در این باب بسیار صحیح گفته است. مشارالیه میگوید:

«بجهت تعمیم تمدن حالیه و برای تکمیل کردن انواع صنایع و حرف لازم و واجب است که علوم فقط در محوطه دار الفنونها محفوظ و مقل نماید بلکه برعکس باید علوم را بیرون ریخت و بکوچه و بازار پاشید تا هر کارگری هم از آن نصیبی برسد. چه تمدن امروزی لازم میدارد که هر کسی برای حسن اداره زیست و حیات خود از عناصر و عوامل علوم بهره‌مند باشد.»

امروز هر ادنی کارگری باید از قوه بخار و برق بقدر مقدور با خبر و مستحضر باشد. تحصیل کردن علوم بیک طبقه از ملت مخصوص و منحصر نیست و بطور وراثت نیز از اجداد نمیرسد و قابل انتقال نیست. بشهادت تاریخ همیشه و مکرر دیده شده است که اشخاص کافی و متبحر اغلب از میان طبقات پست ملت بروز و ظهور کرده است. بسیار دیده شده است که کفایت و مهارت عالی در میان مردمان و اشخاص معمولی مکنون و مستتر بوده است که بعدها یک مرتبه جلوه‌گر گشته است.

اعمال و صنایع ساده دست‌را هر کسی میتواند باندک مدتی یادگیرد اما ابداع و اختراع یک چیز تازه‌ای از قوه هر کسی ساخته نیست و هر

تأسیس شده است. در سال ۱۳۲۰ در کتابخانه مزبور مقدار دوکروور جلد کتب مختلفه و ۳۰۰۰۰۰ جلد کتب خطی و ۸۰۰۰۰۰ جلد اطلس و نقشه جغرافی و غیره و ۹۶۰۰۰۰ جلد دفاتر و کتب موسیقی موجود بوده است. از جمله کتب نادره کتابخانه پادشاهی یکجلد کتاب توریه است بزبان عبرانی که لوتر معروف آن کتاب را اکثر اوقات در دست داشته و باخط خود چندین مطالب در حواشی آن نوشته است و نیز یکجلد انجیل است که در قرن دوم هجرت بخط ویتی کیند (۱) نوشته شده است.

از جمله کتابخانه‌های معتبر برلن کتابخانه دار الفنون است که تقریباً ۲۱۵۰۰۰۰ جلد کتاب دارد و کتابخانه آکادمی نظامی و کتابخانه مجلس ملی آلمان و کتابخانه هیئت عالی نظامی و کتابخانه بادیه و کتابخانه هیئت اخلاق که هر سال بالغ بر ۱۰۰۰۰۰۰ نفر داخل قرائتخانه آن شده و ۶۰۰۰۰۰ نفر بامانت کتاب میگیرند و کتابخانه هایمان است که تقریباً هر سالی ۶۰۰۰۰۰ نفر داخل قرائتخانه آن شده و ۶۰۰۰۰۰ نفر بامانت کتاب میگیرند.

غیر از کتابخانه‌هایی که اسم برده شد در برلن ۷۰ باب کتابخانه ملی موجود است که در مجموع قفسه‌های آن کتابخانه‌ها بالغ بر شش کروور جلد کتاب موجود است و بموجب دفاتر حساب آن کتابخانه‌ها در سال ۱۳۳۰ هجری ۱۰۰۰۰۰۰ نفر آن کتابخانه‌ها را دیده یعنی داخل قرائتخانه‌های آنها شده و از آن ذخایر علوم نصیبی برده اند. و باز در عرض همان سال مزبور بالغ بر چهار کروور جلد کتاب از آن کتابخانه‌های ملی بطرز امانت بیرون داده شده است.

از جمله ابنیه علمی برلن رصدخانه ملی میباشد که تا حال در آن رصدخانه پنج ستاره جدید کشف شده است و از جمله آن ستاره‌ها یکی نپتون (۲) است و باز در همان رصدخانه ۱۳ ستاره دنباله دار کشف شده است.

کثرت و وفور طبع کتاب در تعمیم معارف آلمان تأثیر زیادی دارد. برحسب احصائیه سال ۹۷۸ هجری در ممالک آلمان ۲۹۹ جلد کتاب چاپ شده است و در سال ۱۰۰۹ (مطابق ۱۶۰۰ میلادی) ۷۹۱ جلد کتاب چاپ شده است و در سال ۱۱۱۲ (۱۷۰۰ میلادی) ۹۵۱ جلد چاپ شده و در سال ۱۲۱۵ (۱۸۰۰ میلادی) ۳،۳۳۵ جلد و بالاخره در سال ۱۳۲۰ هجری ۲۶،۹۰۲ جلد کتاب چاپ شده است.

از همه غریب‌تر احصائیه مدیر قرائتخانه شهر ینا (۳) میباشد. مشارالیه جدولی ترتیب داده و حساب کرده است که در عرض یک سال در شهرهای آلمان چه مقدار کتاب امانت داده میشود و با اهالی شهرها تطبیق کرده است که برای هر صد نفر چند جلد کتاب میرسد که از کتابخانه‌های ملی برای خواندن گرفته‌اند از این قرار:

(۱) Wittekind از جنگاوران مشهور آلمان است که با شارلانی جنگید و مغلوب شد و مجبور شد مسیحی شود (۱۶۹ هجری).
(۲) Neptun (۳) Jena
(۳) Jena

(۱) Remscheid (۲) Bremen (۳) Hamburg (۴) Lübeck (۵) Frankfurt a. M. (۶) Osnabrück (۷) Darmstadt (۸) Dessau (۹) Barnien (۱۰) Jena (۱۱) Dr. Hermann Diels

حضور سر تا سر مملکت نطق و وعظ میکند. تعمیم مرام خطبا نیز در دست روزنامه‌ها است که میتوانند سرعت ممکنه نطقهای آنها را در ستونهای جرائد درج نموده دنیا را از آن مطلع سازند.
(بقیه در شماره آینده)

اوضاع ایران

از وقتی که شماره اخیر روزنامه کاوه منتشر شده وقایع مهمی تاریخی در ایران روی داده که اشاره بآنها مختصراً لازم است:

مهمترین این وقایع انتشار خبر قرارداد انگلیس و ایران مورخه ۱۲ ذی القعدة ۱۳۳۷ است و مسافرت شاه بفرنگ. راجع باین دو فقره اخباری را که در جراید بنظر رسیده ذیلاً درج میکنیم:

از اوایل اجتماع انجمن بین المللی صلح در پاریس دولت ایران را اراده بر آن بود که برای پیشرفت مقاصد ملی خود و آزاد کردن مملکت از قیود منافی استقلال کامل هیئتی بیارپس بفرستد. پس از مدت‌ها تعویق و تأخیر بالأخره ریاست این هیئت منظوره را میرزا ابو القاسم خان ناصر الملک که در لندن بود تکلیف کردند و او قبول نکرد بعد میرزا حسن خان مشیر الدوله تکلیف شد وی نیز رد کرد بعد میرزا حسن خان وثوق الدوله رئیس الوزرا خود خیال حرکت برای این مقصود داشت در این اثنا اعلیحضرت شاه این کار را بعلیقلی خان مشاور الممالک وزیر امور خارجه تکلیف کرد و او را بر آن داشت که با هیئت مزبور که مرکب از آقایان میرزا محمد علی خان ذکاء الملک و میرزا حسین خان علائی (معین الوزاره سابق) و عزیزه بود بیارپس بروند. این هیئت عازم پاریس شدند و چندین ماه در آنجا همه گونه جدّ و جهد برای انجام مأموریت خود کردند لکن بدبختانه از مقصود آنها پیش نرفت و انجمن صلح آنها را مجوزه خود راه نداده مطالب آنها را هم موضوع بحث و ملاحظه قرار نداد و نفوذ آنها را که در مجلس صلح مایل بقبول استماع مطالب هیئت ایرانی بودند در مقابل مقاومت بعضی دیگر که مایل نبودند مغلوب شد. در این اثنا یک مرتبه خبر عقد یک قرار داد میان انگلیس و ایران بطور ناگهانی منتشر شد و معلوم گردید که پس از نه ماه مذاکرات مخفی در طهران میان سفارت انگلیس و وزرای ایران این قرار داد بسته شده است. از انتشار این خبر فجائی هیئت ایرانی پاریس منحلّ شد و یک ولوله عظیمی هم در ممالک اروپا و آمریکا در گرفت. فرانسه و بلژیکها و ایتالیا و آمریکاها از این فقره نا راضی و حتی خشمگین شدند و قیل و قال زیادی از مجاری رسمی و غیر رسمی بلند شد. در داخله ایران هم اعتراضات بعمل آمد و هنوز هم دنباله آن تمام نشده است.

متن عهدنامه مزبور که در لندن در ۱۷ ذی الحجه ۱۳۳۷ (۱۶ اوت ۱۹۱۹) بشکل جزوه سفیدی نشر شد عیناً از روزنامه «تیمس» لندن ترجمه میشود (۱):

حمیره انسانی بر آن قابل و مستعدّ نباشد. طبیعت این قوه مدرکه را بکمتر کسانی ارزانی داشته است و این اشخاص نیز فقط وقتی میتوانند بطون و خفایای افکار خودشان را بمرصه شهود بیاورند که برای این کار فرصتی داشته باشند و مثلاً والدین آنها مانع پیشرفت کار آنها نباشند. مسئله بسیار مهم و جان کلام در اینجا است که:

علم و قدرت اشخاص منفرد بتنهائی نمیتواند استحکام یک مملکتی را فراهم آورد و برای این مقصود اکثریت ملت باید بطیب خاطر پیشیان قوای منفردّه بزرگ مزبور باشد. وجود بزرگان چند و نوابغ معدود در میان یک قوم دلیل علو تمدن آن قوم نتواند بود بلکه همراهی و پیروی عموم ملت را بر بزرگان دلیل و حاکی علو تمدن آن قوم باید دانست.

یک مزرعه‌ای که شخم و شیار خواهد شد بهر اندازه که بزرگ و وسیع باشد بهمان اندازه نیز منابع آب زیاد و رودخانه‌های متعدد لازم دارد که بخوبی از عهده آبیاری آن مزرعه برآید. یک ملتی که میخواهد بشاهراه ترقی حقیقی بیفتد نیز بینه حکم آن مزرعه را دارد. هر ملتی بهر مقدار که بر جمعیت و بزرگ باشد بهمان مقدار نیز منابع تحصیل و وسایل تعلیم از قبیل مدرسه، مطبعه، کتابخانه، موزه و غیره و علما و دانشمندان لازم دارد.

یکی از وسایل تربیت ملت آلمان اتساع دایره مطبوعات است. در ممالک آلمان بانواع مختلف روزنامه و مجله نشر میشود. بر حسب احصائیه سال ۱۳۲۰ هجری فقط در برلن بالغ بر یک هزار و صد روزنامه نشر میشود. و چون از طبقات عالی گرفته تا طبقات سافل هرکسی روزنامه میخواند لهذا کثرت نشر روزنامه‌ها بجهت تربیت افکار و تهذیب اخلاق عموم وسیله خوبیست. یک عده معتانی از محررین بزرگ آلمان بروزنامه‌های معتبر مقالات اساسی فرستاده انتشار میدهند. این محررین در حقیقت زمام افکار ملت را در دست خود نگاه داشته‌اند و بعدها برور زمان همین محررین داخل دارالفنونها شده سمت معلم بزرگی پیدا میکنند و وجود چنین معلمهای بزرگ بجهت دارالفنونها مایه افتخار و زینت میباشد. مقالات علمی صحیحی و اخلاقی که در روزنایجات و مجلات آلمان هر سال طبع میشود بسیار مفید است. گوته (۱) شاعر معروف آلمان گفته است که روزنامه خزینه اطلاعات است. شاعر مشارالیه خوب تلفت شده است که خدمت روزنامه در تفهیم مقاصد و در تعلیم و تربیت دادن عموم بمراتب بهتر و بالاتر از خدمت ناطقین و خطبا میباشد که در داخل یک محوطه و یا در حضور یک عده معینی نطق و صحبت میکنند اما روزنامه یک مقاله که نشر میکند در حقیقت بمثابة آن است که در

(۱) متن فارسی ترجمه تحت اللفظی دقیق عین عبارت قرارداد انگلیسی است.

Goethe (۱)

۱ - قرارداد بین دولت انگلیس و ایران:

که دولت ایران تعیین بکند تأدیه شود ولی پس از آنکه مستشار مالیة انگلیسی بشغل اداره خود در طهران چنانکه در قرارداد سابق الذکر مقرر شده مباشرت کرده باشد.

ماده ۲. دولت ایران تعهد میکند که ماهانه تزیل پول را از قرار صدی هفت سالیانه برای وجوهاتی که بموجب ماده اول داده شده تا ۲۰ مارس ۱۹۲۱ پرداخته و پس از آن تاریخ هر ماهه مبالغی را که کافی استهلاک اصل قرض و فرغ صدی هفت سالیانه آن در ۲۰ سال باشد خواهد پرداخت.

ماده ۳. تمام مالیات و عایدات گمرکات که بموجب مقاله نامه ۸ ماه مه سنه ۱۹۱۱ میلادی (۱) برای تأدیه قرض ۱۰۰۰۰۰۰۰ لیره ای تخصیص شده اند بتأدیه قرض حالیه تخصیص میشوند با بقای تمام شرایطی که در مقاله نامه مزبوره درج است و با داشتن تقدم بهمة قروض دیگر بجز قرض سنه ۱۹۱۱ و مساعدهای بعد از آن که دولت انگلیس داده. - در صورت عدم کفایت عایدات مذکور در فوق دولت ایران متعهد میشود که وجوه لازمه از سایر منابع تهیه و تکمیل نماید و برای این مقصود دولت ایران بتأدیه اقساط این قرض حالیه و سایر مساعدهای مذکور در فوق با حق تقدم و بقای شرایط مندرجه در مقاله نامه مزبور عایدات گمرکات تمام نقاط دیگر را تا آنجا که این عایدات فعلاً در اختیار دولت ایران بوده یا بعدها خواهد بود بموجب این قرارداد تخصیص مینماید.

ماده ۴. دولت ایران حق تأدیه این قرض را در هر تاریخی از عایدات هر قرض انگلیسی که ممکن است عقد کند خواهد داشت.

امضا شد در طهران. ۹ اوت ۱۹۱۹ (۲).

غیر از این دو فقره قرار داد در همان روز عقد این قرار داد دو فقره مراسله جداگانه هم وزیر مختار انگلیس در طهران سیر پرسی کوکس بوثوق الدوله رئیس الوزرای ایران نوشته است که در یکی از آنها پس از مدح رئیس الوزرا و اظهارات راجع بدوستی صمیمی دولت انگلیس نسبت با ایران و رئیس الوزرا اظهار میکند که دولت انگلیس در صورتیکه قرار داد مذکور در فوق منعقد بشود حاضر خواهد شد که در موقع خود با دولت ایران در خصوص بعضی مطالب مانند تجدید نظر در عهدنامههای میان ایران و انگلیس و ادعای ایران راجع بخساراتی که در اثنای جنگ از طرف دولت مجارب غیر از انگلیس بمملکت ایران وارد شده و اصلاح سرحدات در آن تقاطبی که هر دو دولت صلاح بدانند تأیید و همدستی کند. کاغذ دوم راجع باین است که دولت ایران تعهد میکند که هیچ ادعائی نسبت بخسارات وارده از قشون انگلیس نکند و دولت انگلیس نیز هیچ ادعائی راجع بمخارج قشون انگلیس از دولت ایران نخواهد کرد.

اعتراضاتی که در ایران باین قرارداد شد عبارت بود از یک سلسله مقالاتی که در روزنامههای نیم رسمی طهران از طرف اشخاص مختلف درج

(۱) رجوع شود به «کوه» شماره ۳۱-۳۲ مورخه ۹ محرم ۱۳۲۸، در مقاله

«استمهال در اقساط قروض ایران»، قرض ۰۸، صفحه ۷.

(۲) شاید بزمزه نباشد جلب توجه باین نکته که از اول تا آخر این قرار داد همه جا ضمیر به «دولت انگلیس» جمع آورده شده مثل «تکرار میکنند» و «خواهند رسانند» و «خواهند داد» و «حاضرند» و غیره و ضمیر راجع به «دولت ایران» عموماً مفرد درج شده مانند «در نظر دارد»، «تعیین بکند» و «تعهد میکند» و «خواهد پرداخت» و «خواهد داشت». (و باید دانست که در زبان انگلیسی ضمیر راجع بلفظ «دولت» را بلا فرق هم مفرد و هم جمع میشود استعمال کرد). این نکته را ابتدا یک خانمی که متن انگلیسی قرار داد را میخواند ملتفت شده است.

مقدمه: مقتضای روابط محکم مودت که در گذشته میان دو دولت موجود بوده و با یقین باینکه مقتضای منافع اساسی و مشترک هر دو دولت در آینده آنست که این علایق تحکیم و تشدید شود و اینکه ترقی و آبادی و رفاه ایران با نهایت جد باید تقویت و پیش برده شود بموجب این قرارداد میان دولت ایران از یکطرف و وزیر مختار اعلیحضرت پادشاهی انگلستان بنام دولت خودش از طرف دیگر در مطالب ذیل اتفاق حاصل شده و مقرر شد:

(۱) دولت انگلیس بطور مطلق و صریح ترین وجهی تعهداتی را که مکرراً در گذشته برای مراعات کامل استقلال و درستی ایران داده اند تکرار میکنند.

(۲) دولت انگلیس بمخارج دولت ایران خدمات هر نوع مستشاران اهل خبره و بصیرت را که پس از مشاوره میان دو دولت برای شعبه های مختلف اداره دولتی ضروری شمرده شود خواهند رسانید. این مستشاران بتوسط مقاله نامه ها استفاده شده و بآنها اقتدارات کافی که ماهیت آن موکول بقراری است که میان دولت ایران و مستشاران بعمل آید داده خواهد شد.

(۳) دولت انگلیس بمخارج دولت ایران آنچه از صاحب منصبان نظامی و ذخیره جنگ و تجهیزات از نوع تازه را که یک هیئت مختلط اهل خبره نظامی انگلیس و ایران ضروری بدانند خواهند داد. این هیئت مختلط بعدها بقصد تخمین و سنجیدن احتیاجات ایران راجع بتشکیل یک قوه یکنواختی که دولت ایران ایجاد آنرا برای برقراری و حفظ نظم در مملکت و سرحدات آن در نظر دارد منعقد خواهد شد.

(۴) بقصد پول رسانیدن برای اصلاحات مذکوره در مواد ۲ و ۳ از این قرارداد دولت انگلیس حاضرند یا خود قرض معتد بهی برای دولت ایران بدهند و یا راه پیشدازند برای این قرض از طرف دو دولت بمشورت همدیگر محل ضمانت لازمه از عایدات گمرکات یا منابع دیگر عایدی که در اختیار دولت ایران هست پیدا خواهد شد. تا موقع تکمیل مذاکرات برای چنین قرضی دولت انگلیس بطور علی الحساب از همان قرض مبالغی را که ممکن است بجهت شروع با اصلاحات مزبوره ضرور شود خواهند رسانید.

(۵) دولت انگلیس کاملاً ملتفت احتیاج فوری که برای اصلاح حال مناقلات در ایران است بوده و بلحاظ توسعه تجارت و هم جلوگیری از قسط و غلا حاضر هستند که با دولت ایران برای تشویق همت (۱) انگلیسی و ایرانی در این زمینه خواه بوسیله بنای خط آهن و خواه سایر اشکال حمل و نقل همدستی نمایند ولی همیشه مشروط بتدقیق مسائل از طرف اهل خبره و اتفاق میان دو دولت راجع بنقشه محضومی که ضروری ترین و عملی ترین و سودمندترین نقشهها تواند شد.

(۶) هر دو دولت متفق هستند در اینکه بعدها یک هیئت مختلطی از اهل خبره برای تدقیق و تجدید نظر در تعرفه حالیه گمرکی بقصد از نو ساختن این تعرفه روی شالوده ای که موافقت با منافع حقه مملکت و رفاه و سعادت آن در آن منظور شده باشد تعیین شود.

امضا شد در طهران ۹ اوت ۱۹۱۹.

۲ - قرار داد راجع بقرض ۲۰۰۰۰۰۰۰ لیره انگلیسی از قرار تزیل صدی هفت و قابل تأدیه در ۲۰ سال:

مقدمه: مقاله نامه میان دولت انگلیس و دولت ایران راجع بیک قرار دادی که امروز میان دولت های مزبور منعقد شد. مطالب ذیل مقرر شد:

ماده ۱. دولت انگلیس بیک قرضی معادل ۲۰۰۰۰۰۰۰ لیره انگلیسی بدولت ایران میدهند که بدولت ایران هر طور که خواسته شود باقسطی و در تواریخی

(۱) مقصود معنی کلمه فرنگی «Entreprise» است که کلمه مطابقی برای آن فعلاً بنظر نرسید. در عربی «مشروع» و در فارسی شاید «اقدام» توان گفت. لکن شاید کلمه «همت» اگر معمول شود بهتر از الفاظ دیگر است. لفظ «تثبت» که بعضی باقباس از زبان ترکی اخذ و استعمال کرده اند نیز مدلول مطابقی ندارد.

امریکا و مملکت آنازونی نسبت بایران مندرج بود مقتضی است ابلاغیه‌ای که از واشنگتن صادر شده است تقدیم دارد،
 طهران - سفارت آمریکا.

دولت آنازونی بشما تعلیم میدهد نزد زمامداران ایران واشخاص علاقه‌مند این مسئله را تکذیب نمایند که دولت آنازونی از مساعدت نسبت بایران امتناع ورزیده است.

امریکا همواره علاقه خود را برای سعادت ایران بطرق بسیار اظهار و ابراز داشته. نمایندگان که از طرف دولت آنازونی در کمیسیون صلح پاریس عضویت داشته‌اند مکرر کوشش و مجاهدت کرده‌اند سخنان نمایندگان ایران را در کنفرانس صلح مورد استماع قرار دهند. نمایندگان آمریکا متعجب بودند چرا مجاهدات آنها بیش از این بتقویت و مساعدت تلقی نمی‌شود لکن اکنون معاهده جدید معلوم می‌دارد که بچه علت آمریکاها قادر نبودند سخنان نمایندگان ایران را باصفا برسانند. و نیز معلوم میگردد که دولت ایران در طهران با مساعی نمایندگان خود در پاریس مساعدت و تقویت کافی ننمود.

دولت آنازونی معاهده جدید ایران و انگلستان را با تعجب تلقی مینماید. معاهده مزبور معلوم می‌دارد با وصف آنکه نمایندگان ایران در پاریس علناً و مؤکداً طالب مساعدت و همراهی آمریکا بودند ایران از این بی‌عده مایل بکمک یا تقویت آمریکا نمیشد.

طهران - سفارت آمریکا.

در ۱۸ محرم ۱۳۳۸ خبر رسیده که آمریکا که در سالهای اخیر ماهیانه بمقدار ۲۰۰،۰۰۰ تومان آذوقه برای امور خیریه بایران می‌فرستاد پس از بسته شدن عهد نامه انگلیس و ایران دیگر از این کار صرف نظر کرده است.

در ۲۷ محرم ۱۳۳۸ تلگرافاً خبر میدهند که دولت آمریکا ابلاغیه سفارت آمریکا را در طهران که در جراید ایران در باب ناراضی بودن دولت خود از قرارداد انگلیس و ایران منتشر کرده بود رسماً نشر میکند. روزنامه «وُرد»^(۱) که ناشر خیالات و تزکیه گاه فرقه دولت و رئیس جمهور است مینویسد که بموجب اطلاع او دولت انگلیس یادداشت بدولت آمریکا فرستاده راجع باخبار قرارداد انگلیس و ایران و خواهش تصدیق این قرارداد و جوانی که دولت آمریکا باین یادداشت داده یکی از سخت‌ترین و درشت‌ترین اسنادی است که وزارت خارجه لندن تا امروز دریافت کرده است.

§ راجع بمسافرت اعلیحضرت شاه آنچه اطلاع داریم مقدمه آن چنان است که از اوایل متارکه جنگ عمومی در ۶ صفر ۱۳۳۷ اعلیحضرت سلطان احمد شاه میل تفریح و سیاحت بفرنگستان را داشت و در ماه رجب ۱۳۳۷ از مأخذهای خصوصی مسموع میشد که اعلیحضرت جتاً مایل مسافرت هستند و برای انجام این مقصود و تسهیل اسباب این سفر از طرف انگلیسها و همچنین پذیرائی در انگلیس مذاکرات میان دولت ایران و انگلیس جاری است. انگلیسها بعضی شرایط و تقاضاها کردند که انجام خواهش اعلیحضرت را موصول بانجام آن مقاصد نمودند و از قراین اتفاقات بعد مستفاد میشود که مقصود طرفین انجام گرفت و بنا شد شاه در

میشد ولی آثار تصنع و در زیر فشار بودن از آنها ظاهر بود و واضح است که اگر آزادی بیشتری بود اعتراضات بیشتر و شاید شدیدتری میشد. از طرف دیگر در میان مردم و افکار عامه نیز آثار ماده ناراضی استنباط میشود و گاهی منجر بظهورات بی پروا هم شد که نتیجه‌اش برای اعتراض کنندگان تبعید و گرفتاری گردید. در خارجه نیز ابتدا روزنامه «تان» و «دبا» و سایر جراید فرانسه برضد قرارداد سخت داد و فریاد کردند. بعد در ایتالی ولوله برپا شد. جراید بلژیک اثر دلگیری دولت خود را از این قرارداد و تأثیر آن بمنافع بلژیک در ایران و مستخدمین بلژیکی ایران اظهار داشته وشکوه آغازیدند. از همه مهمتر اعتراض لانسینگ^(۱) وزیر امور خارجه آمریکا بود که در پاریس صریحاً شکایت خود را از این قرارداد اظهار داشته و در ۱۸ ذی القعدة در بین اظهارات تنقید آمیزی از سیاست و جهانگیری انگلیس در باره ایران چنین گفت:

« آمریکا بیهوده کوشش کرد که هیئت ایرانی در پاریس در انجمن صلح حضور بهم رساند و مقاصد و مطالب خود را اظهار نماید و حتی سعی نمایندگان ملتون ایرانی هم در پاریس برای مذاکره بالارد کوزن بجائی نرسید. در این اثنا سفیر انگلیس در طهران با یک دسته کوچکی از سیاستون یک عهدنامه مخفی بست. این دسته کوچک سیاستون فوراً پس از عقد صلح اداره امور را بدست آورده بودند و هیئت ایرانی که در پاریس بود از کار افتاد و منحل شد. خلاصه یک بازی خطرناک و محرمانه‌ای در آورده شد.»

در ۱۸ ذی الحجه خیر میرسد که بواسطه ضدیت مردم با قرار داد انگلیس و ایران منعقد در ۱۲ ذی القعدة دولت قریب بیست نفر از پیشروان مخالفین را که بعضی از وزرای سابق بودند گرفتار کرد و بکاشان فرستاد. در طهران هم مخالفین را باشد عقوبات تهدید کرده است. بعدها خبر رسید که اشخاص گرفتار شده عبارت است از میرزا حسن خان محتشم السلطنه و میرزا صادق خان مستشار الدوله و میرزا اسمعیل خان ممتاز الدوله و مرتضی خان ممتاز الملک و غیرهم و بنا بر مسموع حاجی آقا محمد معین التجار بوشهری و جمعی دیگر از تجار و اصناف نیز در حمله آنها بوده‌اند.

در جراید خارجه در حدود دهه دوم محرم ۱۳۳۸ خبری منتشر شد که بواسطه ضدیت مردم بقرار داد انگلیس و ایران منعقد در ۱۲ ذی القعدة در ایالت آذربایجان شورش شده و مردم برضد دولت برخاسته حاکمرا که ولی خان سپهسالار باشد اخراج کرده‌اند. ولی در جراید طهران اثری از این خبر نیست مگر حرکت سپهسالار از تبریز بطهران و کفالت سردار معتضد حکومت آذربایجان را.

دولت ایالات متحده آمریکا شمالی توسط وزیر مختار خود در طهران در ۱۳ ذی الحجه ۱۳۳۷ اخطارنامه‌ای خطاب بملت ایران نشر میکند که صورت آن از قرار ذیل است^(۲):

« مورخه ۱۳ ذی الحجه ۱۳۳۷ (۹ سپتامبر ۱۹۱۹).

نظر بمطلب غیر واقعی که در مقاله مورخه نوزدهم اوت (۲۲ ذی القعدة) روزنامه «رعد» راجع برویه برزیدنت و بلسن و مأمورین صلح

Lansing (۱)

(۲) نقل از روزنامه «رعد» منطبقه طهران شماره ۱۲۹.

سنه ۱۳۳۷ حکم بگرفتاری او داده شد و در ۳ ذی الحجه آن سال با یکی از یاوران خود موسوم بپهلوان رضا بدار زده شد. چند روز بعد از آن نایب حسین نیز در حوالی کاشان دستگیر شده اورا بطهران آورده و در ۲۰ ذی الحجه مانند پسرش بمجازات رساندند.

رضای جوزانی نیز که از دزدان معروف حوزه اصفهان بوده و چند سال است یک ستون از جراید طهران را بخود مشغول داشته بود در ۲۸ ذی القعدة ۱۳۳۷ بحکم سردار جنگ بختیاری در اصفهان در میدان شاه بقتل رسانیده شد.

§§ بنا بر اخبار جراید در شیراز شرکتی تأسیس شده برای ساختن راه اتوموبیل رو میان بوشهر و اصفهان و سرمایه این شرکت چهارده قسمت تعیین شده و هشت قسمت از آزا عبد الحسین میرزای فرما فرما حاکم فارس خود قبول کرده و باقی میان تجار شیراز تقسیم شده است.

§§ در طهران سفارت انگلیس و سفارت فرانسه دستگاه گرفتن تلگراف بی سیم در سفارتخانه خود دایر کرده اند.

§§ انتخابات برای مجلس ملی چهارم در جریان است و در آذربایجان و گیلان و خراسان و عربستان و کرمان در ماه ذی القعدة و ذی الحجه ۱۳۳۷ گرفتن تعرفه و دادن رأی مداومت داشته است.

§§ دولت ایران دولت جدید لهستان (پولونی) را رسماً شناخت.
§§ علیقلی خان مشاور الممالک بسفارت اسلامبول مأمور گردید.
§§ جنگ افغان و انگلیس که در غرة شعبان ۱۳۳۷ شروع شده بود در جمعه ۱۱ ذی القعدة همان سال یک ساعت بظهر مانده تمام شد.

سلسله انتشارات «کاوِه»

- (۱) گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران ... ۳۰ مارک
- (۲) کشف تلیس یا دوروئی و نیرنگ انگلیس از روی اسناد محرمانه انگلیسی دریاب ایران ... ۸
- (۳) جنایت روس و انگلیس نسبت بایران ... ۱,۵۰۰
- (۴) مختصر تاریخ مجلس ملی ایران ... ۸

کتابهای فوق در اداره کاوه بفروش میرسد و بطالین بشرط فرستادن قیمت قبلاً و یا بطور ادای در موقع تسلیم توسط پست ارسال میشود. بکسانی که خرید کلی کنند و کتابفروشها تخفیف مهم داده میشود (مخارج پست علاوه میشود)

اوایل ذی الحجه حرکت کند لکن چون دولت انگلیس در اوایل ذی القعدة بقتله مصمم شد که تخلیه قفقازیه را که در اوایل محرم ۱۳۳۷ بنا بود بعمل بیاید در ۱۸ ذی القعدة شروع کند لهذا اعلیحضرت شاه در ۱۵ ذی القعدة حرکت نمود و در ۱۶ ذی القعدة با تزیلی وارد شده و از آنجا بیاکو گذشته در ۲۱ ذی القعدة وارد اسلامبول شد.

در اسلامبول با سلطان عثمانی ملاقات کرده و پدر و مادرش را هم که در جزیره پرنکیو در حوالی اسلامبول سکنی دارند ملاقات نموده و از اسلامبول با کشتی جنگی انگلیسی موسوم به سیرش سفر کرده و در ۶ ذی الحجه به تارانتو در ساحل ایتالیا رسید. از ایتالیا فوراً بسویس مسافرت کرد و در ۷ ذی الحجه در شهر بریگ از بلاد سویس و در ۸ آن ماه باسم عباس میرزا به مونترو رسید. در ۱۵ ذی الحجه در ژنو بوده و بعد از مدتی گشت و گذار در سویس و دیدن اینترلاکن و لوزان و غیره در ۹ محرم ۱۳۳۸ ساعت شش صبح بیاریس ورود کرد و تا ۶ صفر (آخر اکتبر ۱۹۱۹) در فرانسه بود. در ۶ صفر در الیزه پذیرائی شده و در ۶ صفر از پاریس حرکت کرد و دو ساعت بعد از ظهر با کشتی موسوم بآلکساندرا که دو کشتی جنگی مخرب تورپیدو نیز با آن همراه بود به دور بندر انگلیسی پیاده شدند. همراهان شاه عبارت بودند از شاهزاده حسینقلی میرزای نصرت السلطنه، شاهزاده فیروز میرزای نصرت الدوله وزیر امور خارجه، شاهزاده اسد الله میرزای شهاب الدوله رئیس تشریفات، میرزا اسحق خان مفتاح الدوله سفیر ایران در روم، شاهزاده محمد حسین میرزای اجودان، معین الملک منشی حضور، لقمان الدوله و حکیم الدوله طیب مخصوص و مشار السلطان پیشخدمت باشی. در موقع ورود بنسیدن خود پادشاه انگلیس بایستگاه راه آهن آمده بود و از بزرگان و وزرا هم عده زیادی همراه وی بودند. در چند روزی که شاه در انگلستان بود پذیرائی شایان دقت از او بعمل آمد چنانکه پادشاه انگلیس در بوکینگام پلاس (قصر سلطنتی) و لارد کرزن وزیر امور خارجه انگلیس در خانه خود و کلانتر شهر در دار الحکومه میهمانی مفصل نمودند. سلطان احمد شاه در ۱۰ صفر شهر مانچستر و در ۱۱ صفر ادمبرگ و روزیگ از بلاد اسکوتلاندرا تماشا کرده در ۱۳ صفر دو باره بیاریس برگشت. §§ از مطالعه جراید طهران دیده میشود که در این اواخر دولت ایران در تمام مملکت بقطع ریشه دزدان و راهزنان مشغول است و در خیلی جاها آنها را بدار آویخته و مجازات میکند. این فقره اگر تکمیل و دنبال شده و بعد الت و بیطرفی بدون واسطه بازی و اعمال غرض اجرا شود زمین آسایش و راحت را که اول شرط زندگی است برای اهالی مملکت فراهم خواهد کرد.

از جمله نایب حسین کاشی و پسرش ماشاء الله خان دستگیر و بحکم دولت بدار آویخته شدند. نایب حسین از دزدان مشهوری بود که زیاده از ده سال است با پسران خود امتیث را در حوزه ولایت کاشان مختل کرده بود. ماشاء الله خان در طهران بود و در ۲۶ ذی القعدة

تاریخ روابط روس و ایران

بقلم آقا میرزا سید محمد علی حسان جمال زاده

عنوان فوق اسم کتابی است که آقای جمال زاده از چندی باین طرف ودر واقع درست از وقتی که مقاله «روس و ایران» در شماره ۲۸ روزنامه کاوه (مورخه ۴ شعبان ۱۳۳۶) از قلم مشار الیه منتشر گردید در تألیف آن اشتغال داشته و از همانوقت تا حال که نزدیک بدو سال است دنبالهٔ تتبعات را از دست نداده و زحمت زیادی در تحقیق و تدقیق و جمع آوری این تاریخ برده‌اند.

تاریخ روابط روس و ایران یکی از آن زمینه‌های بسیار مهم و اوایل آن بقدری تاریک است که برای روشن کنندهٔ آن عامهٔ علاقه مندان بتاریخ ملی ما و خصوصاً تاریخ روابط خارجی ایران مدیون و مرهون شکران خواهند بود.

تاریخ ملی هر مملکت غالباً با تاریخ ملل مجاورهٔ آن بحدتی مخلوط و مربوط است که بدون آشنائی بتاریخ آن ملل و مخصوصاً روابط آنها با مملکت مزبور تاریخ خود آن مملکت پر از نواقص خواهد بود و مسلم است که برای این مقصود پیش از همه تاریخ روابط آن ملی اهمیت دارد که بواسطهٔ طمع یا اسباب دیگر نزاع و جدال در میان آن ملل و مملکت مزبور بر پا و کینه و دشمنی و گاهی جنگ و تاخت و تاز از اتفاقات مکرره بوده است.

مملکت ایران از بدو ظهورش در تاریخ و تا آنجا که ما اثری در دست داریم و خبری بما رسیده همیشه از سه طرف مورد مجاورت و سر و کار پیدا کردن با ملل متعددی و معروض استیلا و مزاحمت از طرف آنان بوده و لهذا تاریخ ایران نیز پر است از داستان کشمکش ایرانیان با آن اقوام. از ابتدای امر ایران گرفتار مجادلهٔ دائمی و تصادم مستمر بود با اقوام تورانی ترکستان که از تاریخ داستانی آوستا که بعنوان جنگ پادشاهان کیان با هیائونیه^(۱) و داستان ملی سینه بسینهٔ ایران که از جنگ پهلووانان سگستان با تورانیان سخن میراند تا روایات و اخبار یونانیان از جنگ کوروش اولین پادشاه ایران با ماسازتها^(۲) از آن مجادلات سخن می‌رود. بعد از آن جنگهای ساسانیان با هیاطله و بعدها استیلای اقوام مختلفهٔ بی در پی ترکی و مغولی که هولناکترین آنها غزها و مغولها و تیمور بود نیز همیشه نشان می‌دهد که ایران دائماً دچار زد و خورد با این اقوام بود که اغلب مانند سیلی از ماوراء النهر یعنی شمال شرقی بسوی خراسان هجوم آور می‌شدند. در قرون وسطی این اقوام بساحل شمالی و غربی دریای خزر نیز استیلا یافته و از آن ناحیت نیز خطری برای ایران شمالی و غربی شدند و در قرون اخیره حتی دیوار مغربی ایران نیز معرض هجوم و جنگ و ستیز شعبه‌ای از این اقوام شده و در دورهٔ صفویه تمام مجادلات با این سمت بوده، دو سمت جنوب غربی و غربی ایران بوده که همیشه ملت ایران از این طرف در مجاورت و مصادمه با اقوام سامی بوده و ابتدا سر و کارش با بابل و آشور و الام (عیلام) و با ملل آرامی بوده و بعدها اعراب حجاز نیز از آن راه بایران استیلا یافتند، سوم طرف شمال و شمال غربی بود که ایران از آن سمت با ملل لیدی و یونان و روم و ارمنه مجاور و مخالط بوده و با هم رقابت و کشمکش داشتند.

مرور زمان و گردش دوران بتدریج اوضاع را تغییر داده و عوامل دیگری روی کار آورد. اقوام دیگری برصهٔ ظهور آمده و با ما سر و کار پیدا کردند که نه تنها در هزار سال پیش اسم آنها بگوش ایرانیان نخورده بود بلکه در عهد صفویان نیز اگر کسی از خطر آن طوایف بایران سخن می‌زاند مورد خنده و استهزا میشد. در پشت کوه قاف و شمال دریای خزر و دریای سیاه قومی نیم و حثی در اراضی بغایت سرد در کار نشوونما بود. این ملت که تا عهد ولادیمیر اول (در سنه ۴۰۶ و فوات یافته) نامش در مشرق زمین کمتر شنیده شده بود

(۱) Hyana

(۲) سابقاً اغلب ماسازتها را (Massagètes) از اقوام تورانی گمان میکردند ولی این قهره مشکوک است و نظر بعقیدهٔ بعضی از متأخرین علما آنها از اقوام

سکیت (Scythes) و آریائیهای غربی هستند.

و فقط از گاهی بگاهی از تاخت و تاز آنها بمل مجاوره خبری بگوش مردم میرسید بتدریج خود را جمع آوری کرده و مورد ملاحظه همسایگان خود گردید. طوایف مختلفه روس تا اواسط قرن سوم منفرقه و بشکل ملوک الطوائف بوده و تشکیلات سیاسی درستی نداشته اغلب دوچار هجوم خزرها از مشرق و لیتوانها از مغرب بودند. وارگها^(۱) که از سواحل شرقی سوئد بروسیه آمدند این طوایف را در زیر حکم یک سلطنت جمع آوری کرده و روریک نام از آن قوم (وارگها) اولین پادشاه روس شد و مملکتی تشکیل کرد که مرکزش نووگروود بوده و از طرف مشرق تا ولگای علیا ممتد میشد. اخلاف او این مملکت را بنیانی داده و بر وسعتش افزودند و مخصوصاً پس از آنکه بواسطه افزایش تدریجی روابط تجارتنی و مصادمات جنگی با امپراطوری بیزانس (روم شرقی) دین مسیحی را در حدود سنه ۳۸۰ قبول کردند تمدن یونانی که تمدن مسیحی شده بود از مجرای آن دین در میان همه اقوامی که مرکز روحانیت و مرجع تقلیدشان پایتخت روم و بیزانس بود و از آنجمله در میان روسها انتشار یافت. اگر چه بعدها بواسطه جنگهای داخلی و تقسیم مملکت بامارتها زمینه‌ای برای استیلای اقوام خارجی ساخته شده و در اوایل قرن هفتم (هجری از ۶۲۱ تا ۶۳۸) روسیه معرض استیلا و هجوم وحشیان مغول و لشکر چنگیز و بانو گردیده و زیر تبعیت و باجگذاری تاتار در آمد و تا اوایل قرن دهم نیز در ربه اطاعت آنان ماند لکن باز بواسطه تکامل تدریجی و ترقی اوضاع داخلی و اتحاد امرای روسیه ایوان سوم امیر مسکو دو باره مملکت روس را مستقل ساخته و حکمرانی تاتار را برانداخت و از آنروز باین طرف دولت پادشاهی روس از نقطه مرکزی خود مسکو در جهات چهار گانه از هر سمت انبساط یافته و روز بروز بر قوت و قدرت وی افزوده گشته و دائماً بواسطه زد و خورد با ملل مجاوره دائره حکمرانی خود را وسعت داده است. از استقلال روسیه در عهد ایوان سوم چندی نگذشت که مملکت روس نه تنها در اروپا وسعت زیاد گرفت بلکه باسیا نیز ممتد شده و سبیری نیز ضمیمه متصرفات روس شد. روی کار آمدن خانواده رومانوف و انتقال سلطنت روسیه بان دودمان در سنه ۱۰۲۲ در واقع ابتدای شوکت شاهنشاهی روس بود که تا انقلاب بزرگ در سنه ۱۳۳۵ این عظمت که با اتساع ملک و کشورستانی مقرون بود مستمراً مداومت کرده و رو بیالا میرفت. ظهور پتر بزرگ از این خاندان و عقل و کفایت معروف او روسیه را در واقع داخل زمره دول اروپا کرده و شالوده پایداری برای بقای مملکت روس گذاشت و درست واضح کرد که عقل سیاسی که آینده مملکت را تا قرنهای پیش بینی کرده و تأسیسات ثابت و با دوامی که متضمن بقا و استحکام آتی ملک بشود بگذارد بر شجاعت و استعداد جهانگیری ترجیح دارد. آثار هوش و کفایت فوق العاده کشورستانی و اقتدار نادر شاه در چند سال تقریباً از میان رفته و ایران دوباره بحالت هرج و مرج افتاد ولی تدبیر مملکت داری و تنظیمات پتر در روسیه مانند تشکیلات داریوش بزرگ در ایران ضامن قرنهای عظمت و بقای یک شاهنشاهی بزرگ و ترقی روز افزون آن شد و همین است حکمت آنچه فلاسفه گویند علت مبقیه اهمیتش از علت موجهه بیشتر است. باری مملکتی که قریب چهار قرن پیش تازه از تحت حمایت و باجگذاری خوانین مغول در آمده بود در قریب دو بیست سال بعد از آن تاریخ (۱۱۳۴) بیرق و سر نیزه اش نه تنها در ولایات شمالی دور دست ایران مانند دربند و داغستان بلکه در مازندران و گیلان نیز سر در آورده و دیده شد و پس از یک دو بیست سال دیگری هم که دائماً بر از مصادمه، زجر، استیلا، تعدی، مثله و جانستانی و زجر کشی از طرف آن مملکت نسبت بایران بود گله‌های مسلح موزیک‌های ساحل نوا در کوههای لرستان و جلگه اصفهان پایتخت شاه عباس کبیر و مشهد پایتخت نادر شاه و قم و قزوین و همدان و کرمانشاه ریخته و استیلا کردند و کی میداند که اگر انقلاب روسیه نبود سعی نمیکردند که پای تا بازارکاد و استخر نیز دراز کنند.

این ملت که فرنگیها یعنی ملل اروپای غربی از آن بخرس شمالی تعبیر میکنند از وقتیکه دیوارهای زیادی را که از اقوام خزر و آلان و برطاس و ابخاز و چرکس و گرجی و لگزی و غیره میان ما و او بود برانداخته و منهدم کرده و سرش از پشت دیوار ایران بیرون آمده و با ما سروکار پیدا کرد درست تاریخ روابط سیاسی ایران با او مضمون با خرس در یک جوال رفتن است. ارتباط ما با روسیه نه شباهتی بروابط دولت اشکانی و ساسانی با روم دارد و حتی نه بروابط دولت صفویه با عثمانی. چیزی که از عهد قدیم تا امروز در حافظه ایرانیان مانده فقط خیالی است از استیلا و هجوم و زجر و تعدی که هر کس اسم روس را بدان یاد میکند. از زمانیکه نظامی و خاقانی بتالم و نفرت از این قوم اشعار سروده و اولی با خروش درد انگیز «که فریاد شاهها زبیداد روس که از مهد ابخاز بستند عروس» و «همه شهر و کشور بهم برزدند ده و دوده را آتش اندر زدند» و «... که خامان خلقتد و دونان دهر ز روسی نجوید کسی مردمی که جز صورتی نیستشان ز ادمی» از بیداد آنان نالیده و دوومی بعبارات «یک دو روز این سگدلان انگیزخته در شیروان شورشی کارژنگ در مازندران انگیزخته» از ظلم و چاول آنان بتقریب یاد میکنند تا روزیکه صدها شعرای عصر اخیر با ناله‌های جانخراش خروش و فریاد زهره شکاف از شکجهای آنها برآورده‌اند و ادیب الممالک^(۲) در اشاره باین قوم سروده است:

(۱) Varègues (۲) میرزا صادق خان فراهانی.

چون خانه خدا خفت عسس ماند ز رفتن
خادم پی خوردن شد و بانو پی خفتن
جاسوس پس پرده پی راز نهفتن
قاضی همه جا در طلب رشوه گرفتن
واعظ بفسون خواندن واقفانه شفتن
نه وقت شنیدن دگر وموقع گفتن

آمد سر همسایه برون از پس دیوار

چون بره بیچاره بچوبانش نیبوست
از بیم بصحرا در نه خفت ونه بنشست
خرسی بشکار آمد وبازوش فرو بست
..... (۱)
شد بره ما طعمه آن خرس زبر دست
افسوس بر آن بره نوزاده سر مست

فریاد از آن خرس کهن سال شکم خوار،

در عرض تمام این مدت داستان روابط روس و ایرانرا میشود در یک جمله خلاصه کرد: زجر و تعدی وسیعی منظم و مستمر در محو ایران. این ملت نه تنها بولایات سرحدی ما طمع و خیال دست اندازی داشت بلکه خیال و مقصد تاریخی و دائمی او از نسلی بنسلی دیگر همانا بعنوان سرازیری بسوی دریای آزاد تسکین عطش در خلیج فارس و عمان و دریای هند بوده و باین جهت برای رسیدن باین مقصود ایرانرا بایستی قطعاً در پشت سر گذاشته و از هضم رابع بگذراند.

لکن این کلمه مختصر که ما خواستیم تاریخ روابط روس و ایرانرا در آن بگنجانیم شرح بسیار مطول و داستان درازی دارد که جمع جزئیات آن در یک جلد کار آسانی نیست و تتبع خستگی ناپذیر و زحمت مستمر و ممتد میخواید و خصوصاً روشن کردن نقاط تاریک ابتدائی این روابط تصفح و استقصای طولانی و کامل لازم دارد. و همین کار است که آقای جمال زاده بعهده خود برداشته و بهمت عالی و پشت کار شایان تمجید این مهمرا چنانکه باید بانجام رسانیده ونه تنها یک قسمت از تاریخ سیاسی ایرانرا ساخته و پرداخته و از هزاران هزار خلل در دایره معرفت در زبان فارسی یکی را سد نموده و باصطلاح اینکاررا از میان برداشته است بلکه برای علاقه مندان از علمای فزنگ نیز بعضی مطالب تازه بدست داده که موجب قدر شناسی آنان خواهد بود.

آقای جمال زاده صنو والد عالیمقام خود دوست خالص و دیرینه اینجانب آقا سید جمال الدین همدانی الأصل و اعظ و ناطق معروف و مقبول ملی است که بواسطه روشن کردن خیالات طبقه عامه و پست به «واعظ کلاه نمدها» معروف شده بود و شاید توان گفت در میان ناطقین ایران کسی بقدر آمرحوم بیداری عامه خدمت نکرد.

من که اولین بار جمال زاده را پس از تکمیل تحصیلاتش در سنه ۱۳۳۳ دیدم نور هوش فوق العاده ارثی را در ناصیه وی با کمال وضوح دیده و همانوقت پیش بینی آینده ویرا کرده و مانند قائممقام یکاؤ زینهاضیی برخواندم. از آنوقت تا حال ظهورات متوالیه و مرور زمان اصابت این حدس مرا تصدیق کرد و در این سه سال و نیم آخری که زندگی معنوی مارا نزدیک بهم کرده روز بروز در این عقیده راسختر شده ام که اگر ملت ایران چنانکه امیدوارم قدر مجتهدین در راه علم و معرفت را در آتیه بداند جمال زاده بلاشک آینده خوب و درخشان خواهد داشت و خدمات مهمه بروشنائی خیالات ملت خود و ترقی پایه اخلاقی و علمی مردم در وطن خود که پرستشگاه پدر پاک نژادش بود خواهد نمود.

تاریخ روابط روس و ایران جزو و بجزو در روزنامه کاوه نشر میشود و خوانندگان باسانی میتوانند آن جزوههارا جمع اوری کرده و کتابی کنند. من خوشوقتم که بانتشار این مجموعه نتایج اجتهادات و تتبعات علمی بواسطه نشر آن در ذیل این روزنامه کمک حقیری کرده باشم.

محرّم ۱۳۳۸ - سید حسن تقی زاده.

(۱) این مصراع بدبختانه در نظر نبود.

در اصل سفید است